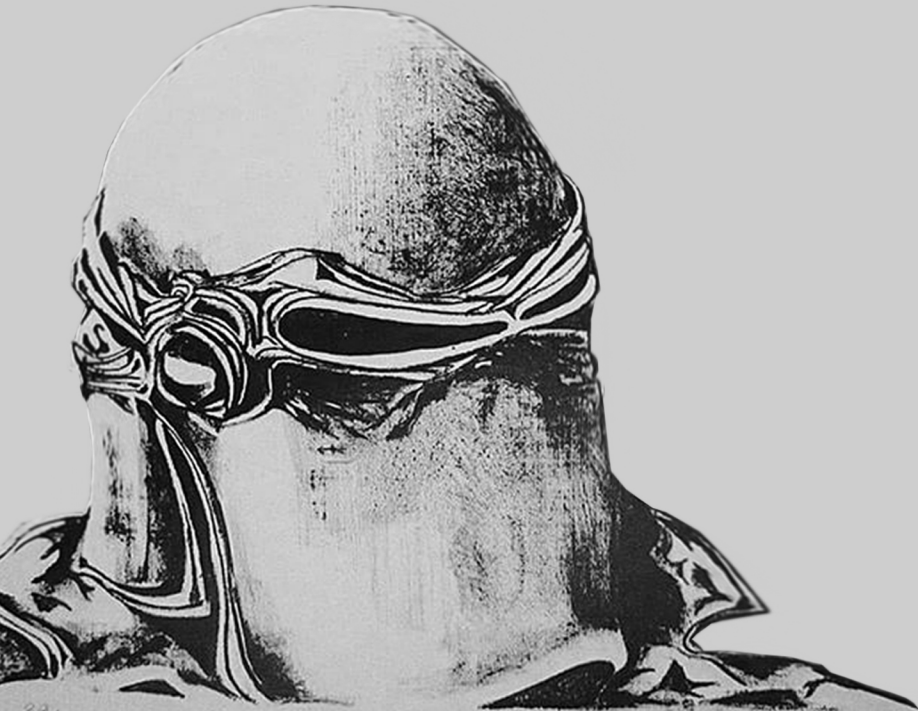


# NASHRIE RAHENO



@nashrieraheno

اسفند ۱۳۹۸ شماره چهارم



# راه نو

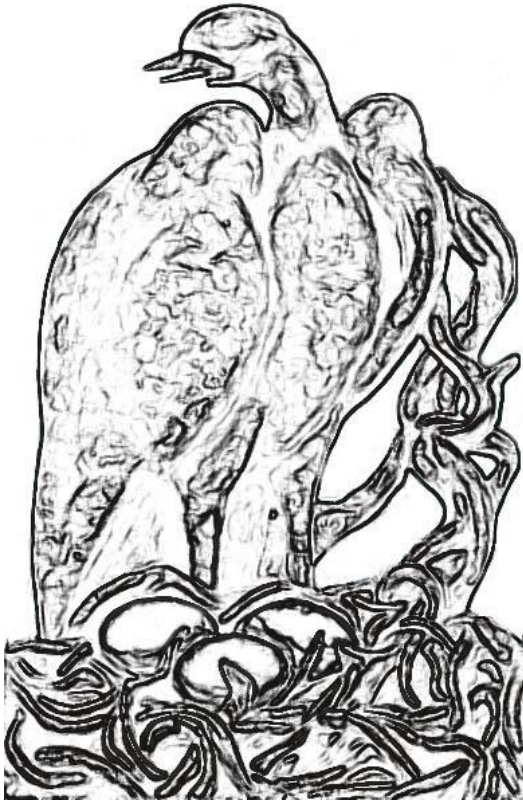
شماره چهارم

اسفند ۱۳۹۸

## فهرست

- ۲۲-۳ شورش های آبان ۹۸ و طبقه ی کارگر
- ۳۲-۲۳ سیاست کارگری با نگاهی به شورش های آبان ۹۸ و ترور قاسم سلیمانی
- ۴۲-۳۳ آذرآب: بیاید کارگران را بزنیم!
- ۵۵-۴۳ اهداف آمریکا از ترور قاسم سلیمانی و پاسخ های دولت ایران

# شورش‌های آبان ۹۸ و طبقه‌ی کارگر



افزایش سه‌برابری قیمت بنزین و سهمیه‌بندی آن در بامداد جمعه بیست و چهارم آبان‌ماه ۱۳۹۸، به جرقه‌ای تبدیل شد که بار دیگر شورش‌هایی را در نقاط مختلف ایران به صحنه آورد. خیابان‌های مختلف در شهرهای کوچک و بزرگ ایران، به عرصه‌ی بروز خشم، عصیان و نارضایتی توده‌های عمدتاً فرودستی تبدیل شد که حس می‌کردند سال‌ها است فراموش شده‌اند و حیات روزمره‌شان، لگدکوبِ تهاجم‌های بی‌امان شده است. بخش‌هایی از به‌ستوه‌آمدگان،

ناگهان به حرکت درآمدند تا اعتراض خود را به سیاست‌هایی که آنان را قربانی کرده بود، نشان دهند و برای تغییر وضعیت خود کاری کنند. آنان در چه فضایی دست به عمل زدند؟ شورش‌های آبان ۱۳۹۸ در چه اتمسفر و بستری شکل گرفت؟ زمینه‌ی عینی سیاسی، اجتماعی و اقتصادیِ بروز این شورش‌ها چه بود؟ سیاست اجتماعی دولت سرمایه‌داری در ایران، طی دهه‌ها چه شکلی به خود گرفته است و این شکل از سیاست اجتماعی چگونه بسترسازِ شورش‌ها شد؟ دولت در ساحت اجتماعی و اقتصادی چه شکلی به خود گرفته است و این شکل چگونه بر شورش‌ها تأثیر گذاشت؟

دولت آن‌قدر در اجرای سیاست اقتصادی خاص خود، یعنی افزایش سه‌برابری قیمت بنزین، مصمم بود که در حالی که جنبش‌هایی در آبان ۱۳۹۸ در عراق و لبنان در صحنه بودند که شکل سیاسی آن‌ها بیش از

همه در راستای منافع دولت امپریالیستی آمریکا بود و هر آن احتمال می‌رفت که شورش به ایران نیز سرایت کند، باز هم «ریسک امنیتی» تصمیم اقتصادی خود را پذیرفت و قیمت بنزین را سه برابر کرد. گذشته از این، تحریم‌های خصمانه‌ی دولت آمریکا و بحران اقتصادی<sup>۱</sup> آغاز شده از سال ۱۳۹۷، وضعیت معیشتی و خیم بسیاری از مردم ایران را وخیم‌تر کرده بود و برای بسیاری از فرودستان، افزایش قیمت بنزین در حالی صورت می‌گیرد که تأمین معیشت آن‌ها، تحت فشار بسیار زیادی قرار گرفته بود. چه ایمانی طی دهه‌ها در تک‌تک سلول‌های دولت سرمایه‌داری در ایران رسوخ کرده که حاضر شد تصمیم خود را در شرایط خنجر اجتماعی، سیاسی و ژئوپلیتیکی موجود اجرا کند و برای اجرای این تصمیم، همه‌ی توان ایدئولوژیک و همزمان همه‌ی توان سرکوب خود را به میدان بیاورد؟

هیچ جناح عمده‌ای در دولت سرمایه‌داری در ایران پیدا نشد که این یقین کورکورانه‌ی قوه‌ی مجریه به افزایش قیمت بنزین را «حماقت» بنامد و خواستار توقف آن شود. اگر افرادی در این جناح‌ها هم پُرز «مردم‌دوستی» و «مستضعف‌گرایی» می‌دادند، نهایتاً با پُرروی، وقاحت و دورویی تمام عیار می‌گفتند که اصل طرح افزایش قیمت بنزین، نه تنها خوب است، بلکه «وظیفه‌ی قانونی» دولت است و اشکال کار این بوده که پیش از افزایش قیمت، عملیات «اتناع افکار عمومی» صورت نگرفته است: آن‌ها در واقع می‌گویند تنها مشکل طرح افزایش قیمت بنزین این بوده که دولت پیش از اجرائیش به اندازه کافی در جهت «تحقیق» مردم و «حما‌سازی» توده‌ها، تلاش نکرده است! از الگوی اجرای گازانبری افزایش قیمت بنزین تا الگوی فرونشاندن مخالفت‌های سطحی برخی از نمایندگان مجلس با صدور «فصل الخطاب» و بالاخره الگوی سرکوب سریع و شدید و توسل به راه‌حل نظامی و یگان ویژه، همه و همه به کار گرفته شدند تا دولت، طرح اقتصادی خود را به هر ترتیب اجرا کند و بعد از اجرا، حتی ذره‌ای از آن عقب‌نشینی نکند.

سیاست اجتماعی و اقتصادی دولت طی دهه‌ها، آزادسازی اقتصادی، ارزان‌سازی «نیروی کار»، موقتی‌سازی قراردادهای کار، پرتاب فزاینده‌ی فرودستان به حاشیه‌ی شهرها و ایجاد شهرهایی که خود کلاً حاشیه هستند، افزایش دائمی قیمت چیزهایی که پیش از این «خدمات عمومی» خوانده می‌شدند،

---

<sup>۱</sup> مقاله‌ی بحران اقتصادی، سرمایه‌داری و طبقه‌ی کارگر در ایران، نوشته‌ی سامان حق‌وردی، و مقاله‌ی مقدمات و نتایج سیاسی، اقتصادی و طبقاتی خروج آمریکا از برجام، نوشته‌ی مرتضی یگانه، تلاش‌هایی در جهت تحلیل این بحران اقتصادی هستند. مقاله‌ی دوم در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو منتشر شده و مقاله‌ی نخست در وب‌سایت مجله‌ی هفته موجود است.

خصوصی‌سازی و کالایی‌سازی هرچیزی که بتوان تصور خرید و فروش آن را در ذهن داشت، مقررات‌زدایی و فزاینده کردن انقلاب «نیروی کار» به سرمایه، ایجاد سیستماتیک لشکر عظیم بیکاران یا فرودستانی که مجبورند به مشاغل به اصطلاح «غیررسمی» نظیر دست‌فروشی روی بیاوند، مخالفت و مقابله‌ی سیستماتیک با تشکل‌یابی مستقل و طرح مطالبات طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست جامعه و در یک کلام انباشت سیستماتیک ثروت در یک سوی جامعه و انباشت سیستماتیک تهی‌دستی و استثمار در سوی دیگر بوده است. دولت در ساحت اقتصادی و اجتماعی، از سال ۱۳۶۸ شمسی به بعد، شکل یک دولت آزادگذار تهاجمی به خود گرفته است که در هیچ برهه‌ای، برنامه‌ریزی برای هجوم سرمایه به شرایط کار و شرایط زیست طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست جامعه، حمایت از این هجوم یا اجرای این هجوم را متوقف نکرده است.

در سال‌های بحران انقلابی نهایتاً دولت حمایت‌گرایی تثبیت شد که به حمایت از نجات رابطه‌ی استثمارگرایی‌ی سرمایه از دست جنبش طبقه‌ی کارگر برخاسته بود؛ دولتی که بلافاصله پس از انقلاب ۵۷، درهم شکستن شوراهای کارگری و اهداف مساوات‌طلبانه و آزادی‌خواهانه‌ی جنبش طبقه‌ی کارگر را در دستور کار قرار داده بود؛ دولتی که اگرچه در نبرد طبقاتی با جنبش طبقه‌ی کارگر پیروز شد و این جنبش را نهایتاً بعد از چند سال در هم شکست اما نمی‌توانست از جنبش طبقه‌ی کارگر و جنبش توده‌ای استقلال‌طلبانه‌ی آن سال‌ها تأثیری نپذیرد. تا آن‌جا که به بحث فعلی مربوط می‌شود، دولت سرمایه‌دارانه‌ی حمایت‌گرایی آن سال‌ها، برای نجات رابطه‌ی سرمایه از دست جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر، همزمان با سرکوب شوراهای، به دولتی‌سازی گسترده‌ی شرکت‌هایی روی آورد که مالکان آن‌ها یا متواری شده بودند یا توان آن‌ها را نداشتند که در مقابل جنبش طبقه‌ی کارگر و شوراهای کارگری مستقلاً از رابطه‌ی سرمایه در کف کارخانه‌ها، دفاع کنند. در ازای سرکوب جنبش طبقه‌ی کارگر و به مثابه تخفیف عوارض این سرکوب، دولت سرمایه‌داری در سال‌های پس از انقلاب، پاره‌ای امتیازات حداقلی برای کسانی که آن‌ها را «مستضعفین» می‌نامید، قائل شد. لفظ حمایت در این دولت سرمایه‌داری حمایت‌گرا، به حمایت و دفاع همه‌جانبه از رابطه‌ی سرمایه اشاره دارد.

بعد از خاتمه‌ی یافتن جنگ هشت‌ساله و از سال ۱۳۶۸ شمسی به بعد، این دولت حمایت‌گرا در پاسخ به بحران اقتصادی‌ای که در سال‌های پایانی جنگ، در قالب تورم شدید و رشد اقتصادی منفی خود را نشان داده بود و برای پیش بردن توسعه‌ی سرمایه‌داری در قالب یک الگوی جدید انباشت سرمایه، به یک دولت تهاجمی آزادگذار تبدیل شد؛ این تبدیل شکل اقتصادی و اجتماعی دولت، در شرایطی صورت گرفت (و در شرایطی هم

می‌توانست صورت گیرد) که جنبش انقلابی طبقه‌ی کارگر چند سالی بود که در هم شکسته بود و توازن قوای طبقاتی به نفع طبقه‌ی سرمایه‌دار، نسبت به سال‌های اول انقلاب، تغییر کرده بود. در ابعاد جهانی نیز شکل تهاجمی آزادگذار برای دولت‌های سرمایه‌داری، باب شده بود. دولت حمایت‌گرا از رابطه‌ی سرمایه، حمایت و دفاع می‌کرد؛ دولت آزادگذار، زین‌پس کارگزاران مستقیم رابطه‌ی سرمایه را تقویت می‌کرد و آزاد می‌گذاشت تا بهره‌کشی از «نیروی کار» را تشدید کرده و مضاعف سازند. این معنای «آزادی» این دولت در ساحت مناسبات اجتماعی تولید و در ساحت مناسبات بازتولید کل زندگی اجتماعی بود: «آزادی» فزاینده‌ی سرمایه و انقیاد فزاینده‌ی طبقه‌ی کارگر و تولیدکنندگان مستقیم کالاها و خدمات. با سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی این دولت آزادگذار تهاجمی، تعرض سرمایه به طبقه‌ی کارگر و فرودستان ابعاد دائماً فزاینده‌ای به خود گرفت و سرمایه برای دست زدن به این تعرض‌ها، آزادی عمل بیشتری به دست آورد.

دولت آزادگذار تهاجمی، حد یقف‌ها و محدودیت‌هایی را که در نتیجه‌ی نبردهای طبقاتی پیشین بر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی دولت سرمایه‌داری در ایران تحمیل شده بود، کنار گذاشت و تنها در ابعاد محلی و مشخص، در سطح این کارخانه و آن کارخانه، در سطح آن منطقه یا این منطقه، تنها زمانی تهاجم و تعرض خود را به شرایط کار و زیست طبقه‌ی کارگر و فرودستان محدود کرد که با مقاومت خستگی‌ناپذیر آن‌ها روبرو شد. مقاومت‌های محدود و ناپیگیر هم توسط این دولت آزادگذار تهاجمی در هم شکسته شد. شکلی که دولت سرمایه‌داری ایران طی دهه‌ها در ساحت اجتماعی و اقتصادی به خود گرفته است، نتیجه‌ای جز این نداشت که بخش قابل توجهی از فرودستان را نسبت به این دولت بیگانه کرد و آن‌ها را در مقابل آن قرار داد. شورش‌های دی‌ماه سال ۹۶ و شورش‌های آبان سال ۹۸، دو نمونه‌ای است که در آن، این فرودستان بیگانه‌شده و شدیداً تحت ستم، به خیابان‌ها سرازیر شدند و مستقیماً رودرروی دولت قرار گرفتند.

در نتیجه‌ی شکل آزادگذار تهاجمی دولت سرمایه‌داری ایران در دهه‌های گذشته، مدت قراردادهای کار کوتاه و کوتاه‌تر شد. همزمان، دستمزد واقعی کارگران که در سطح بسیار ابتدایی و نازلی بود، در نتیجه‌ی تورم‌های شدیدی که هرچند سال یکبار روی می‌داد، کمتر و کمتر می‌شد. در این مدت، کارگران و اقشار فرودست، نخستین قربانیان هر بحران اقتصادی یا تحریمی بودند و شرایط کار، معیشت و زیست آن‌ها بود که به‌طور مداوم تحت فشار قرار می‌گرفت. بر جمعیت حاشیه‌نشینان و بیکاران، در این دهه‌ها مرتباً افزوده می‌شد و تأمین مسکن، سال به سال دشوارتر می‌شد. خیل عظیمی از جمعیت، حتی به کار مزدی مداوم دسترسی

نداشتند و مجبور بودند به مشاغل غیررسمی یا موقت نظیر دستفروشی یا مسافركشی و حمل بار با موتورسیكلت روی آورند. با خصوصی‌سازی آموزش، خدمات درمانی و اماكن تفریحی و ورزشی، دسترسی اقشار فرودست به ابتدایی‌ترین خدمات اجتماعی نیز دشوار و دشوارتر می‌شد. در این دهه‌ها، الگوی توسعه‌ی سرمایه‌داری که تولید کالاها و سود را به‌شيوه‌ی بسیار کورکورانه‌ای بر هر چیزی دیگری مقدم شمرده بود، در کنار خلق ناراضی‌های اجتماعی، انبوهی از بحران‌های زیست‌محیطی ایجاد کرده بود که این بحران‌ها، زندگی را به کام بخش‌های هرچه بزرگ‌تری از اجتماع در گوشه و کنار ایران، تلخ و تلخ‌تر می‌کرد. سال پشت‌سال، تشكلكها، نهادها و شركت‌های جورواجور سرمایه‌داری، از انجمن‌های صنفی کارفرمایی گرفته تا بانک‌ها و موسسات مالی خصوصی جدید، از زمین سبز می‌شدند، اما قانون «ازلی» این بود که هرگونه تشكلكیابی مستقل کارگران و فرودستان، «غیرقانونی» است و با ابتكاراتی که کارگران در این حوزه داشتند و اعتراضات آن‌ها، برخورد امنیتی و پلیسی خشونت‌آمیز می‌شد. خیابان‌ها و جغرافیای شهری به عرصه‌ی بروز و نمایش بی‌عدالتی‌های طبقاتی تبدیل شده بود و قدم زدن در خیابان‌ها، همزمان گام گذاشتن در دنیا‌های سراپا متفاوت و متضاد طبقاتی اجتماعی بود. توسعه‌ی سرمایه‌داری در این سال‌ها، با سرسختی و بی‌رحمی هرچه بیشتری، جغرافیای طبقاتی را بر شهرها حاکم می‌کرد و کارگران و فرودستان را هرچه بیشتر به محلات فقرنشین حاشیه‌ی شهرها، کوچ می‌داد. نتیجه‌ی همه‌ی این موارد چیزی جز این نبود که بخش‌های قابل توجهی از فرودستان را روزبه‌روز از دولت سرمایه‌داری در ایران دورتر می‌کرد و بر احساس نفرت نسبت به این دولت می‌افزود. تنها چیزی که این نفرت را مهار می‌کرد، «دموکراسی» سرمایه‌دارانه‌ی دولت بود که هرچند سال یک‌بار، انتخاباتی برگزار می‌کرد و با ابزار انتخابات و این ایدئولوژی «سرمایه‌دارانه-دموکراتیک» فریبنده که «گویی در جامعه‌ی سرمایه‌داری، مردم خود حاکم بر سرنوشت خویش هستند»، بخش‌هایی از ناراضیان طردشده، موقتاً جذب دولت می‌شدند. اما «شور انتخاباتی»، نمی‌توانست کارکرد تضمین‌شده‌ی همیشگی داشته باشد و پس از مدتی دوباره احساس واقعی طردشدگی به سراغ بخش‌های بزرگی از فرودستان می‌آمد (فراموش نکنیم که شورش‌های دی ۹۶، تنها ۷ ماه پس از انتخابات ریاست‌جمهوری در ایران روی داد). در تمام این سال‌ها، با شكلك آزادگذار تهاجمی دولت، فرودستان و طبقه‌ی کارگر را بر آتش تعرضات مداوم سرمایه، گذاشته بودند و نتیجه چیزی جز این نمی‌توانست باشد که در نقطه‌هایی از تاریخ، جوشش اجتماعی به‌وجود آید و خیابان‌ها به عرصه‌ی بروز شورش تبدیل شود.



شکل تهاجمی آزادگذاری که دولت در ساحت اجتماعی و اقتصادی به خود گرفته بود، زمینه را برای بروز شورش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان ۹۸ مهیا کرد؛ اما صرف شکل آزادگذار دولت، تعیین‌کننده‌ی شکلی نبود که این شورش‌ها به خود می‌گرفتند. اتمسفر کلان‌تری در جامعه‌ی ایران وجود داشت که در این اتمسفر، شورش‌ها به خود، فرم و صورت می‌دادند. چه عواملی دست به دست هم دادند تا یک شکل خاص اپوزیسیون‌گری و تقابل با دولت را در دسترس شورش‌ها قرار دهند؟

فروش رویای آمریکایی به جامعه‌ی ایران، فروش اسطوره‌ی سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی بدون فساد» و جامعه‌ی «اتوپیایی» غرب، حتی یک لحظه هم متوقف نشده است. طبق این اسطوره‌ی فریبنده‌ی بدون مابه‌ازای تاریخی، «راه‌حل تمام مشکلات اجتماعی و سیاسی در ایران، ایجاد یک دولت لیبرال سکولار است که سرمایه‌داری ناب بدون فساد را مستقر می‌سازد و در آن فساد و رشوه و اختلاس و ناکارآمدی جایی ندارد». این اسطوره، گرچه بسیاری از واقعیات کلیدی را نادیده می‌گیرد، اما با این وجود، بازتولید آن و بمباران تبلیغاتی حول آن، یک آن نیز متوقف نشده است. به گفته‌ی سامان حق‌وردی در مقاله‌ی **خصوصیات شورش‌های موجود در ایران و وظایف طبقه‌ی کارگر**<sup>۲</sup>: «این اسطوره، در درجه‌ی نخست این حقیقت را که غارت اصلی در سرمایه‌داری، غارت کار پرداخت‌نشده‌ی طبقه‌ی کارگر از طریق استثمار فزاینده‌ی این طبقه و استخراج ارزش اضافی است، پنهان می‌کند. در درجه‌ی ثانی، کتمان می‌کند که تا زمانی که سرمایه حاکم است و پول قدرت اقتصادی و اجتماعی می‌آورد، فساد اداری و بوروکراتیک در تمام جوامع سرمایه‌داری وجود خواهد داشت؛ چرا که پول از هر راهی که به دست آمده باشد، بوی نمی‌دهد و شهوت پول‌پرستی و فساد بوروکراتیک همواره با سرمایه‌داری خواهد بود. در درجه‌ی ثالث، این اسطوره کتمان می‌کند که هرچه سرمایه‌داری پیشرفته‌تر شود، شیوه‌های فساد بوروکراتیک را سیستماتیک‌تر، قانونی‌تر، قدرتمندتر، «قابل‌پذیرش‌تر» و پیچیده‌تر می‌کند: اگر باور ندارید به وال استریت نگاه کنید؛ به «بهشت‌های امن مالیاتی» در کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری نگاه کنید؛ به بانک‌های بزرگ بین‌المللی نگاه کنید که نه تنها به هیچ کس پاسخگو نیستند، بلکه حمایت دولت‌های بورژوازی را هم دارند و فسادهای موجود در آن‌ها با فسادهای هیچ موسسه‌ی مالی و اعتباری در ایران قابل مقایسه نیست. اسطوره‌ی سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی بدون فساد»، بزرگ‌ترین دروغ موجود در تاریخ سرمایه‌داری است.»

<sup>۲</sup> این مقاله در وبسایت مجله‌ی هفته موجود است.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری ایران، در اتاق‌های بازرگانی، در کلاس‌های دانشگاه‌ها، در موسسات «تحقیقاتی»، در رادیو و تلویزیون و غیره، اسطوره‌ی سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی بدون فساد» و مدل سرمایه‌داری لیبرال غربی، به‌عنوان شیوه‌ی «حکمرانی خوب» دائماً تبلیغ می‌شود. از کتاب‌های مدیریت گرفته تا کتب رشته‌ی اقتصاد، از برنامه‌های تلویزیونی گرفته تا میزگردها و کنفرانس‌ها، جفنگیات ایدئولوژیک «نظریه‌پردازان» بورژوا را بی‌وقفه به خورد جامعه می‌دهند. اقشار متوسط «مدرنی» در جامعه شکل گرفته است که تمام هم‌وغم‌اش، غربی کردن اقتصاد، سیاست و فرهنگ کشور است؛ شب‌ها خواب تبدیل جزیره‌ی کیش به لاس‌وگاس ایران را می‌بیند و روزها از این که معاملات اوراق مشتقه، درست مثل وال استریت، وارد بازار بورس تهران شده است، استقبال می‌کند. برای این اقشار متوسط «مدرن»، که شیفته‌ی سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی» لیبرال هستند، آمریکا تنها یک منطقه‌ی جغرافیایی نیست؛ «آمریکا قبله‌ی عالم است»؛ «آمریکا، یک جامعه‌ی آرمانی است و باید برای آمریکایی کردن ایران، که معنایی جز آزاد کردن ایران نمی‌دهد، جنگید». بخش قابل توجهی از «نخبگان و فرهیختگان»، «نظریه‌پردازان» و نشریات قانونی و مجوزدار موجود در ایران، به‌صورت بی‌وقفه این اسطوره را تبلیغ می‌کنند. حتی تعدادی از اساتید دانشگاه یا تکنوکرات‌هایی که همچنان به نسخه‌هایی از استقلال از آمریکا، قائل هستند باز تأیید می‌کند که «باید آخرین فوت و فن‌ها را از آمریکایی‌ها یاد گرفت اما آن‌ها را در راستای پیشرفت ایران به کار گرفت و به سیادت آمریکا گردن نهد». خیل عظیمی از اقشار متوسط «مدرن»، دائماً در این سال‌ها از این اساتید یا تکنوکرات‌ها پرسیده‌اند: «اگر فوت و فن‌ها و تکنیک‌های آمریکایی این قدر خوبند، چرا باید در عرصه‌ی بین‌المللی هزینه‌ی تقابل با آمریکا را داد و از فرق سر تا نوک انگستان پا، آمریکایی نشد؟» اتمسفر تقدیس سرمایه‌داری مدل آمریکایی در دهه‌های اخیر، دائماً در حال بازتولید و تقویت بوده و این اتمسفر، خود یک عامل تأثیرگذار مهم در جامعه‌ی ایران است.

این اتمسفر توسط نیروهای دیگری نیز دائماً بازتولید و تقویت شده است: نیروهای اپوزیسیون. اپوزیسیون دائماً در بوق و کرنا کرده است که «دولت جمهوری اسلامی نمی‌تواند سرمایه‌داری پیشرفته‌ی ناب لیبرال، یعنی از نظر آنان، سرمایه‌داری مدل آمریکایی را، ایرانیزه کند و رفاه و سعادت را برای ملت به ارمغان بیاورد». آنان با ترویج این ذهنیت، که اساساً این سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی ناب لیبرال» (یا به تعبیر آن‌ها «مدرنیته») با ساخت «سنتی و مذهبی» دولت جمهوری اسلامی در تناقض است، برای خود در جامعه‌ی ایران، حیطه‌ی نفوذ تعریف کرده‌اند. در کنار این، اپوزیسیون دائماً با مباران تبلیغاتی می‌گوید که «دولت به جای تقدم قائل شدن برای

منافع مردم، به جای حرکت به سمت قبله‌ی عالم که سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی ناب لیبرال» و آمریکا است، پول مردم ایران را خرج نفرت‌پراکنی و حمایت از تروریسم در خاورمیانه می‌کند و این مابه‌ی بدبختی ما ایرانی‌ها است». اپوزیسیون با این گزاره، به اصطلاح «نظریه‌ی» خود را در باب مشکلات معیشتی مردمان فرودست در ایران بنا می‌نهد. این نیروها که خود با نادیده گرفتن تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش و با تقدس قائل شدن برای سرمایه‌داری وحشی استثمارگر و لیبرالیسم ضدانسانی‌اش، لکه‌ی ننگی بر پیشانی جامعه‌ی ایران هستند، سرنگونی‌طلبی و تلاش برای سرنگون ساختن دولت به هر روش ممکن و در اتحاد راهبردی با طرح‌های شوم امپریالیستی را به‌عنوان یک الگوی جنبشی در ایران ترویج می‌کنند و هر روزه جامعه را با این جمله خطاب می‌کنند که «حکومت فعلی، لکه‌ی ننگی بر دامن جامعه‌ی ایران است که زدودن آن بر هر چیزی اولویت دارد». اپوزیسیون با تولید و تقویت این برنامه‌ی شوم سیاسی، دائماً در حال تدارک قوا و آماده‌سازی فضا برای جنبش‌هایی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه است.

اپوزیسیون با بنا نهادن عمل سیاسی خود بر دوگانه‌ی «نظری» فریبنده‌ی «سنت- مدرنیته» یا «استبداد- دموکراسی» سرمایه‌دارانه، به‌طور مداوم سعی کرده است بر فضای کلان اجتماعی در ایران تأثیر گفتمانی بگذارد. عمل سیاسی اپوزیسیون و دوگانه‌ی متناظر آن در دهه‌های گذشته مکرراً در خدمت طرح‌های امپریالیستی در ایران و منطقه قرار گرفته و نکته‌ی طنزآمیز و البته فاجعه‌آمیز ماجرا این بوده که این اپوزیسیون به همراهی با و حمایت از هر جریان ضددموکراتیکی، از جبهه‌ی النصره گرفته تا گروه‌های جدایی‌طلب تروریست، روی آورده تا به‌زعم خود، جامعه‌ی ایران را وارد دوران «مدرن» کند! این دوگانه‌ی گرچه دوگانه‌ی باطلی بوده اما مثل هر ایدئولوژی سرمایه‌دارانه‌ی دیگری، اغواگری‌هایی نیز داشته و در جامعه‌ی ایران، حیطه‌ی نفوذ برای خود تعریف کرده است. این دوگانه‌ی باطل، کتمان می‌کند که دولت جمهوری اسلامی، شکل مدرن دولت سرمایه‌داری در ایران است؛ کتمان می‌کند که این همان شکل سرمایه‌دارانه‌ی دولت در ایران است که وقتی همه‌ی گرایشات سرمایه‌داری لیبرال در سال‌های بحران سیاسی پس از انقلاب ۵۷، مطلقاً هیچ توش و توانی برای غلبه بر جنبش طبقه‌ی کارگر نداشتند، از تمام ظرفیت‌های سنت در ایران و نفوذ عناصر مذهبی در میان بخش‌های بزرگی از جامعه، بهره گرفت تا مدرنیته یا همان سرمایه‌داری را در ایران نجات دهد. عناصر سنتی که در این دولت موجود بودند یا هستند، عناصری ضد مدرنیته نبودند و نیستند، بلکه عناصری‌اند که به کمک مدرنیته آمدند، به‌عنوان مکمل آن (و نه در مقابل آن) نقش ایفاء کردند تا مدرنیته‌ی استثمارگر در ایران از

انقلاب اجتماعی‌ای که هدف آن برابری و آزادی واقعی بود، جان سالم به در برد. پس از سپری شدن دوره‌ی بحران سیاسی اوایل انقلاب نیز، این عناصر سنتی و مذهبی به انباشت سرمایه در داخل و افزایش نفوذ همین دولت در خارج کمک کردند (به فعالیت‌های سرمایه‌دارانه‌ی نهادهای مذهبی و آستان‌ها و به نفوذ فرهنگی و سیاسی دولت سرمایه‌داری ایران در منطقه که تا حدی در نتیجه‌ی همین عناصر مذهبی حاصل شد، نگاه کنید). گذشته از این، این دوگانه‌ی باطل «سنت-مدرنیته» یا «استبداد-دموکراسی»، این تصور باطل را در پیش‌فرض خود دارد که گویی تنها یک شکل جهانشمول دولت سرمایه‌داری در دنیا وجود دارد (یعنی شکل دولت لیبرال «دموکرات») که همه‌ی دولت‌ها باید حاصل کی‌برداری از این شکل باشند. این پیش‌فرض غلط است و در هیچ‌جای دنیا، دولت با یک شکل ساخته و پرداخته، از خلاء و از غیب، بدون حضور میانجی‌های متعدد اجتماعی، نازل نشده است.

اما بازتولید و تقویت اسطوره‌ی سرمایه‌داری «پیشرفته‌ی بدون فساد» و قبله‌سازی از نقطه‌ی کانونی امپریالیسم در دنیا، یعنی آمریکا، به اپوزیسیون ختم نمی‌شود. خود امپریالیسم هم وسط میدان است و با انواع ابزارها سعی می‌کند تا این اسطوره را ترویج کرده، سرنگونی طلبی و تقدم براندازی دولت بر هر چیز دیگر را تبلیغ کند و «تغییر» رژیم را در ایران کلید بزند: از تحریم بسیار شدید تا تهدید به حمله‌ی نظامی و ویرانی کامل ایران تا ترور دانشمندان هسته‌ای و حمله‌ی نظامی تروریستی علیه مقامات نظامی ایران و متحدان منطقه‌ای آن، از خرابکاری در اماکن صنعتی تا حمله‌ی سایبری، از فشار بر ایران برای کنار گذاشتن برنامه‌ی موشکی و تغییر سیاست منطقه‌ای خود تا ترویج دیپلماسی تسلیم از طریق سران کشورهای نظیر فرانسه و ژاپن و برشمردن «مزایای اقتصادی» تسلیم در برابر آمریکا و اتحاد با آن، از ترویج فرقه‌گرایی و قومیت‌گرایی در ایران تا حمایت از برخی گروه‌های تروریستی، از بمباران تبلیغاتی و رسانه‌ای تا حمایت مادی، مالی، تجهیزاتی و آموزشی از نیروهای اپوزیسیون، همه‌ی این موارد ابزارهایی هستند که تاکنون آمریکا و متحدان آن در راستای سرنگونی دولت ایران یا ایجاد دگردیسی غرب‌گرایانه در آن، به‌کار برده‌اند. دولت آمریکا هم‌زمان با این‌که غیرانسانی‌ترین تحریم‌ها و محاصره‌ی اقتصادی را بر ایران تحمیل کرده و برای چندپاره کردن کشور برنامه‌ریزی می‌کند، مستقیماً ایرانیان را خطاب قرار می‌دهد، خود را «دوست مردم ایران» می‌خواند و عامل بدبختی آن‌ها را «رفتار مخرب ایران در منطقه‌ی خاورمیانه» و «هزینه کردن پول مردم در حمایت از گروه‌های تروریستی، برنامه‌ی موشکی و برنامه‌ی هسته‌ای و فساد سران حکومت» معرفی می‌کند. امپریالیسم، دقیقاً همان «نظریه‌ای» را در

باب بحران اقتصادی موجود در ایران و مشکلات شدید معیشتی مردم فرودست، ترویج می‌کند که اپوزیسیون این به اصطلاح «نظریه»، یک «نظریه‌ی» امپریالیستی است و اگر به سازوکارهای رهبری بین دولت آمریکا و اپوزیسیون دقت کنیم، این دولت آمریکا است که رهبری کلان اپوزیسیون را دست دارد. دولت آمریکا در شرایط فعلی به دنبال شکل‌گیری جنبش‌هایی با شکل و خصوصیات مسلط سرمایه‌دارانه و امپریالیستی است که رهبری کلان و «نظری» آن از کاخ سفید آغاز و به نیروهای رنگارنگ و متکثر اپوزیسیون ختم می‌شود و طبق برنامه‌ی امپریالیسم، قرار است نیروی عملیاتی و میدانی این جنبش از فرودستان و اقشار متوسط جامعه‌ی ایران تأمین شود. در واقع، امپریالیسم به دنبال جنبش‌هایی در ایران است که در رهبری و عقلی «نظری» آن، وحدت، در رهبری سیاسی عملی آن، کثرت (نیروهای متکثر اپوزیسیون)، و در نیروهای میدانی و خیابانی آن، چنان سطحی از گستردگی شهری، جغرافیایی و حتی طبقاتی وجود داشته باشد که عده‌ای با خیالی آسوده بنشینند و بگویند این جنبش، «خودبه‌خودی و بدون سر» است.

اگر شکل آزادگذار تهاجمی دولت سرمایه‌داری در ساحت اقتصادی و اجتماعی، زمینه و بستر اجتماعی را مشخصاً برای بروز شورش‌های فرودستان در دی‌ماه ۱۳۹۶ و آبان‌ماه ۱۳۹۸ مهیا کرد، این سه عامل درهم‌تنیده، یعنی فروش مداوم رویای سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» متحد با آمریکا توسط برخی از نهادهای تأثیرگذار سرمایه‌داری در ایران و رسانه‌ها و کلیت تشکیلات ایدئولوژیک آن‌ها، اپوزیسیون منحطی که مبنای عمل سیاسی خود را بر دوگانه‌ی باطل «سنت- مدرنیته» قرار داده و به نحوی از انحاء، دانسته یا نادانسته، رهبری کلان امپریالیسم را پذیرفته است، و بالاخره خود امپریالیسم و برنامه‌های متنوع سیاسی، تحریمی، نظامی، دیپلماتیک، جاسوسی، فرهنگی، خرابکارانه و غیره آن، اتمسفر کلانی ایجاد کرد که این شورش‌ها در این اتمسفر به خود شکل و صورت سیاسی بخشیدند.

## شکل و خصوصیات مسلط شورش‌های آبان ۹۸

حال می‌توانیم در مورد شکل و خصوصیات مسلط شورش‌های آبان ۹۸ دقیق‌تر صحبت کنیم. بخش‌هایی از فرودستان که بعد از افزایش سه برابری قیمت بنزین به‌پا خاستند، به اعتراضات خود چه شکلی دادند و مطالبات خود را در خیابان چگونه صورت‌بندی کردند؟ چه خصوصیات مسلطی بر شورش‌های آبان ۹۸، حاکم بود؟ دینامیسم این شورش‌ها در راستای کدام چشم‌انداز و افق سیاسی و اجتماعی بود؟

تأسف‌بار است که سوال فوق، پاسخ بسیار زجرآوری دارد! تحت تأثیر اتمسفر کلانی که در بالا شرح دادیم، و در شرایط تهاجم امپریالیستی‌ای که آمریکا و متحدان آن، در حال حاضر، علیه ایران و چندین کشور دیگر در نقاط مختلف دنیا ترتیب داده‌اند، شورش علیه افزایش قیمت بنزین، شکل یک جنبش امپریالیستی طرفدار آمریکا به خود گرفت. در نتیجه‌ی برهم‌کنش نیروهای موجود در شورش‌ها که قویاً تحت تأثیر دهه‌ها فعالیت همین اتمسفر کلان قرار داشتند، مطالبات طوری صورت‌بندی شدند که در راستای پیش‌برد یک جنبش سرنگونی طلب قرار گرفتند که شکل‌گیری یک دولت سرمایه‌دارانه‌ی در مدار آمریکا را در چشم‌انداز خود داشت. سرنگونی‌طلبی و تقدم براندازی دولت و تغییر «رژیم» بر هر خواسته‌ی دیگری، مرکز ثقل شورش‌های آبان ۹۸ و ایجاد یک دولت-ملت به اصطلاح «پیشرفته»، لیبرال و متحد آمریکا، چشم‌انداز و افق سیاسی و اجتماعی آن بود.

در شورش‌های آبان ۹۸، شعارهایی نظیر «بنزین گرون‌تر شده، فقیر فقیرتر شده»، پایه‌های شعارهایی همچون «نه پول داریم، نه بنزین؛ گور بابای فلسطین»، «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران»، «فلسطین سوریه، عامل بدبختیه» و بالاخره «رضا شاه، روح شاد» و «مرگ بر دیکتاتور» یا «مرگ بر اصل ولایت فقیه» مطرح شد. کلان‌روایت حاکم بر شورش‌ها این بود که دولت «فاسدی» در ایران بر سر کار است که «پول نفت» را «خرج فلسطین، لبنان، سوریه و ...» در خارج، و خرج «آخوندها، بسیجی‌ها و آقا‌زاده‌ها» در داخل می‌کند و این «اصل توضیح‌دهنده‌ی بدبختی و فلاکت توده‌ها بود که در شورش‌ها، حکم نگرش مسلط را داشت. در واقع، «نظریه‌ی» کلانی که مشکلات معیشتی مردم فرودست را «توضیح» می‌داد با «نظریه‌ی» کلان اپوزیسیون امپریالیستی و خود دولت آمریکا، یکسان بود. این نگرش و ذهنیت حاکم بر شورش‌ها، به مرکز ثقلی اشاره می‌کرد که نیروهای موجود در شورش‌ها را گردهم می‌آورد: این مرکز نقل این بود که «راهی جز سرنگونی و براندازی دولت جمهوری اسلامی نیست» و «برای نیل به هر خواسته‌ای، راهی نیست جز این که ابتدا جمهوری اسلامی را انداخت».

علاوه بر این، «اصل توضیح‌دهنده‌ی بدبختی و فلاکت نزد شورش‌ها، بلافاصله‌ی به جنبه‌ی ایجابی جنبش شکل گرفته اشاره می‌کرد. اصل ایجابی مسلط بر شورش‌ها این بود: «باید به جای حکومت ارتجاعی و فاسد موجود، یک دولت لیبرال، سکولار پیشرفته‌ی ناب گذاشت که سر جنگ با دنیا ندارد و منافع مردم خود را بر ماجراجویی‌هایش در فلسطین و لبنان و غیره، مقدم می‌دارد». در واقع، شورش‌ها هم خواهان یک دولت

سرمایه‌داری لیبرال سکولار، و هم، دانسته یا نادانسته، خواهان سیطره‌ی کامل آمریکا بر خاورمیانه بودند. شورش‌های آبان ۹۸. از آنجا که یک خصیصه‌ی مسلط‌اش، باور به اسطوره‌ی «سرمایه‌داری لیبرال بدون فساد» بود، شکل سرمایه‌دارانه داشت، و از آنجا که با ناسزاگویی به غزه و سوریه و فلسطین و غیره، امپریالیسم و تهاجم امپریالیستی را نفی می‌کرد یا نادیده می‌گرفت و گرایش بین‌المللی‌اش، حرکت در مسیر اتحاد با آمریکا بود، شکل امپریالیستی داشت. دینامیسم و روند حرکتی مسلط در این شورش‌ها به‌گونه‌ای بود که اعتراضات به وضعیت اسفناک معیشتی بخش‌های بزرگی از جامعه و مطالبات معیشتی آن‌ها را به سرنگونی طلبی و حرکت در راستای ایجاد یک جامعه‌ی سرمایه‌داری لیبرال و طرفدار غرب، پیوند می‌زد.

از این شکل شورش‌ها و دینامیسم آن‌ها، چیز مترقی و رهایی‌بخشی نمی‌توانست بیرون بیاید. «نظریه‌ی» کلان شورش‌ها درباره‌ی وضعیت بسیار وخیم معیشتی فرودستان، عامل اصلی این وضعیت را که روابط سرمایه‌داری در ایران، شکل خاص دولت در ساحت اجتماعی و اقتصادی، و تهاجم مداوم و وحشیانه‌ی امپریالیسم آمریکا و متحدان آن است، به‌کلی نادیده می‌گرفت و مدل دیگری از سرمایه‌داری را «تئوریزه» می‌کرد.

### شورش‌ها و «راه‌حل» نظامی دولت

شکل تهاجمی آزادگداری که دولت سرمایه‌داری در ایران، چندین دهه است به خود گرفته و خصوصیات ویران‌گر این شکل برای طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست جامعه را مجدداً به یاد آورید. حالا به دوره‌ی پس از مهرماه سال ۱۳۹۶ که نقطه‌ی آغاز تلاطمات ارزی و سپس بحران ارزی و متعاقباً بحران اقتصادی اخیر در ایران بود، توجه کنید. همان‌طور که در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو، در مقاله‌ی **مقدمات و نتایج سیاسی، اقتصادی و طبقاتی خروج آمریکا از برجام** گفتیم، در دوره‌ی پس از مهرماه ۱۳۹۶، «هرچه رئیس‌جمهور آمریکا بیشتر به خروج از برجام تهدید می‌کرد، دلار، واحد پولی آمریکا، برای طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران، دلربا و خواستنی‌تر می‌شد. هرچه کاخ سفید بیشتر می‌گفت تحریم‌ها را با شدت بیشتری باز می‌گرداند، دلار با شدت بیشتری به «مفزی امن» برای سرمایه‌های پولی سرمایه‌داران ریز و درست تبدیل می‌شد. تعداد بسیار زیادی از سرمایه‌داران منفرد با خود فکر می‌کردند باید هرچه زودتر بخش عظیمی از سرمایه‌های پولی خود را به دلار (یا چیزهایی که قیمت آن‌ها با دلار همبستگی زیادی دارد نظیر سکه‌ی طلا) تبدیل کنند تا از شر خواب و خیالی

که رئیس جمهور آمریکا برای اقتصاد ایران دیده است، در امان بمانند یا حداقل صدمه‌ی کمتری بخورند؛ آن‌ها با خود برآورد می‌کردند شاید اگر فضا اجازه دهد، این رفتار آن‌ها، مبنی بر تبدیل سرمایه‌های پولی‌شان به دلار باعث شود تا در آینده قیمت دلار به شدت بالا برود و در نتیجه حجم قابل توجهی از ثروت از جیب عامه‌ی مردم، خصوصاً طبقات کارگر و فقیر به جیب آن‌ها، که بزرگ‌ترین دارندگان دلار در ایران هستند، منتقل شود. چون این سرمایه‌داران منفرد، در میزان بسیار وسیعی به سمت دلار هجوم بردند، برآیند جمعی اعمال فردی آنان، که بدون هماهنگی با هم انجام می‌شد، این شد که قیمت ارز در ایران به شدت بالا رفت و بحران ارزی جاری رقم خورد». این بحران ارزی، در نهایت، حتی پیش از آن‌که دولت آمریکا شدیدترین تحریم‌ها را در آبان‌ماه ۱۳۹۷ علیه ایران اعمال کند، به بحران اقتصادی منجر شد و سپس تحریم‌های بسیار شدید و سیاست‌های اقتصادی آزادگذارانه‌ی دولت، این بحران اقتصادی را عمیق‌تر کرد.

در واقع، سرمایه‌داران ریز و درشت، در دوره‌ی پس از مهرماه ۹۶ که ترامپ مرتباً به خروج از برجام تهدید می‌کرد و دیگر حاضر نشد که «پابندی ایران به توافق هسته‌ای» را تأیید کند، در عین حال که در رادیو و تلویزیون ایران، «سربازان خط مقدم ایران در جنگ اقتصادی تحمیل شده توسط آمریکا» خوانده می‌شدند، کاری نکردند جز این که بخش هرچه بزرگ‌تری از سرمایه‌ی پولی خود را به دلار تبدیل کردند. دولت هم، با این که مشخص بود که تحریم‌های بسیار شدید به زودی اعمال می‌شوند و دسترسی اقتصاد ایران به ارز خارجی محدود می‌شود، ابتدا کاری نکرد جز این که در بازار آزاد، از طریق حراج ارز و سکه، لقمه‌های چرب و چیلی در اختیار این سرمایه‌داران قرار داد تا با خیالی آسوده، روند دلاریزاسیون بخش‌های بزرگی از سرمایه‌های پولی خود را ادامه دهند و بعد از آن، با شدت بخشیدن به سیاست‌های اقتصادی آزادگذارانه‌ی خود، به آزادسازی قیمت هر آنچه که می‌توانست از ارز گرفته تا مواد اولیه‌ی تولید و تقریباً تمام کالاهای مصرفی مردم (به جز چند قلمی که کالای اساسی خوانده می‌شدند)، روی آورد. دولت هم‌زمان با آزادسازی قیمت‌ها، تشدید خصوصی‌سازی را هم در دستور کار قرار داد. در واقع، در شرایطی که با سیاست واشنگتن، مردم ایران بیشتر زیر ضرب تحریم‌ها قرار می‌گرفتند، سرمایه‌داران ایرانی، اقتصاد کشور را بیشتر دلاریزه می‌کردند و دولت سرمایه‌داری ایران، ایمان خود به سیاست‌های اجماع واشنگتنی را بیشتر نشان می‌داد! افزایش سه برابری قیمت بنزین، یکی از این سیاست‌ها بود که دولت با ایمانی راسخ و بدون تصور حتی ذره‌ای عقب‌نشینی، قصد داشت آن را اجرا کند و اجرا هم کرد.



در حالی که بحران اقتصادی عمیق‌تر شده بود، تورم افسارگسیخته‌تر شده بود، دستمزدهای معوقه و اخراج کارگران بیشتر شده بود و تحریم‌ها فشار بی‌سابقه‌ای به مردم فرودست وارد کرده بود. سازوکار «دفاع» اقتصادی دولت در برابر تحریم‌های واشنگتن و شیوه‌ی صیانت از نفس دولت سرمایه‌داری در ایران در ساحت اقتصادی، این شده بود و این است که هزینه‌های بحران اقتصادی موجود را بر سر طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست آوار کند و منافع طبقه‌ی سرمایه‌دار را در این شرایط خطیر هم، بر هر چیز دیگری ترجیح دهد. نیروهای تقویت‌کننده‌ی اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» هم در این مدت، به‌نحو بی‌سابقه‌ای بر وسعت و شدت تلاش‌های خود افزوده بودند. در این شرایط، شکل تهاجمی آزادگذاری که دولت ایران در ساحت اجتماعی و اقتصادی به‌خود گرفته بود، نتیجه‌ای جز این نمی‌توانست داشته باشد که هیزم بیشتری برای آتش‌شکل جنبشی موردحمایت و تحت رهبری کلان اپوزیسیون و امپریالیسم، مهیا کند. با آن سطح از تأثیرگذاری‌ای که اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال متحد آمریکا بر جامعه‌ی ایران داشت، افزایش قیمت بنزین، به جرقه‌ای تبدیل شد که یک‌بار دیگر شورش‌هایی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه را در ایران به‌صحنه آورد.

دولت که در ساحت اجتماعی و اقتصادی چیزی برای عرضه به فرودستان ناراضی نداشت، در مواجهه با شورش‌های آبان‌ماه ۹۸ به «راه‌حل» سرکوب آن از طریق نظامی متوسل شد. باتوم، گاز اشک‌آور و گلوله، پاسخ دولت به معترضان شد. در ساحت ایدئولوژیک، دولت برای این‌که رویکرد سرکوب نظامی خود را توجیه کند، مثل دی‌ماه ۱۳۹۶، به «نظریه‌ی تبدیل اعتراضات به‌حق مردم به اغتشاشات» متوسل شد. در بین جناح‌های عمده‌ی بورژوازی در ایران، حتی صدایی پیدا نشد که بگوید، «اگر اعتراضات بخش‌هایی از فرودستان را به‌حق می‌خوانید، چرا حاضر نیستید از سیاست خصمانه‌ی افزایش قیمت بنزین، که وضعیت معیشتی آن‌ها را از شرایط موجود هم وخیم‌تر می‌کند، یک میلی‌متر عقب‌نشینی کنید!» «نظریه‌ی تبدیل اعتراضات به اغتشاشات» می‌گوید: «عده‌ی اندکی که جزو اشرار و مزدگیر دشمنان خارجی بودند، آمدند و اعتراضات به‌حق مردمی را منحرف کردند و اغتشاشات از طریق اتاق‌های عملیات خارج از کشور هدایت می‌شد». این «نظریه‌ی» پوسیده که دولت به آن متوسل شده است، اولاً نادیده می‌گیرد که در شرایطی که اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد»، حتی توسط نهادهایی مثل دانشگاه‌ها و اتاق‌های بازرگانی و موسسات به اصطلاح «پژوهشی» تقویت می‌شود، این خود دولت سرمایه‌داری در ایران

است که با سیاست اجتماعی و اقتصادیِ تهاجمی و آزادگذارِ خود، بخش‌هایی از فرودستان را به آغوش دولت آمریکا و متحدان آن پرتاب می‌کند؛ ثانیاً نادیده می‌گیرد که بخش‌هایی از فرودستان، خواسته‌ها و مطالباتِ معیشتی خود را (که دولت با ریاکاری آن‌ها را «به‌حق» می‌خواند) به نحو تنگ‌تنگ و جدایی‌ناپذیری به سرنگونی‌طلبی و اتحاد با آمریکا و نفی دشمنی امپریالیسم گره زده‌اند؛ و ثالثاً نادیده می‌گیرد که تا زمانی که شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی مهیایی وجود نداشته باشد، هیچ مزدورِ دولِ خارجی و هیچ اتاقِ عملیاتِ خارج از کشوری نمی‌تواند توطئه‌ها و برنامه‌ی شوم خود را پیاده‌سازی کند. این «نظریه‌ی» پوسیده چیزی نبود جز دستاویزی برای توسل به سرکوب شورش‌ها به طُرُق نظامی.

آیا کسانی که در شورش‌های آبان ۹۸ حاضر بودند، اشرار یا مزدورِ دولت‌های خارجی بودند؟! واضح است که از حیثِ عددی، بخش تعیین‌کننده و اکثریتِ قابل توجه افراد موجود در اعتراضات این چنین نبودند. آنان فرودستان به‌ستوه‌آمده‌ای بودند که کمر آن‌ها مدت‌ها است زیر بار ضربات بی‌رحم سرمایه‌داری در ایران خم و حتی شکسته است و نیت‌شان از به خیابان آمدن، این بود که زندگیِ بهتری برای خود و خانواده‌هایشان رقم بزنند. در هر چیزِ اینان می‌توان شک کرد، جز نیت‌شان. قاطبه‌ی آنان نه مزدور بودند و نه شرور: فرودستانی بودند زجرکشیده که عدالت و آزادی در تمام شئون اجتماعی از آن‌ها دریغ شده بود. جنبش آنان شکل یک جنبشِ تباه امپریالیستی و سرمایه‌دارانه به‌خود گرفت؛ اما این به آن دلیل نبود که آن‌ها سنتی یا دلاری از سازمان سیا گرفته‌اند یا چیزی غیر از اعتقادات خود را فریاد می‌زنند. آنان باورهای خود را فریاد می‌زدند و اگر سرنگونی‌طلب بودند یا بازگشت به دوران پیش از انقلاب ۵۷ را فریاد می‌زدند، واقعاً به این دلیل بود که گمان می‌کردند در چارچوب سیاسی موجود به هیچ‌کدام از خواسته‌های معیشتی خود نمی‌رسند و تحت تأثیر اتمسفرِ کلانِ نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال، چنین می‌پنداشتند اتحاد با آمریکا، تحت امر یک دولت لیبرالِ سکولار، «راه نجات» آن‌ها است. دولت به جای این که از خود بپرسد با این فرودستان چه کرده که به این باورها و نتایج رسیده‌اند، چه کرده که آن‌ها رهبری کلان امپریالیسم، در قالب برنامه‌ی سیاسی سیاه کاخ سفید را پذیرفته‌اند، به «نظریه‌ی» باطل «تبدیل اعتراضات به اغتشاشات» متوسل شد تا بتواند سرکوب شدید آن‌ها را توجیه کند.

ناگفته پیداست که امپریالیسم که مدت‌ها است برای تغییر «رژیم» در ایران، برنامه‌ریزی و هزینه می‌کند، مستقیماً نیروهایی اجیر در شورش‌ها داشت؛ بعد از سال‌ها، برنامه‌ریزی و توطئه‌چینی توسط دولت آمریکا، مگر

مغز خر خورده باشد، که این‌گونه نباشد. «آیت‌الله مایک‌ها» در نهادهایی مثل سازمان سیا، توطئه‌هایی طراحی کرده‌اند که پیش آن‌ها آموزش و سازماندهی تعدادی مزدور و خرابکار، عددی محسوب نمی‌شود. با این وجود، این نیروها نه اصل و قاطبه‌ی شورشیان، بلکه بخش‌هایی کم‌تعداد بودند که هدفشان «تقویت» بدنه‌ی اصلی شورش‌ها و افراطی کردن هرچه بیشتر آن‌ها در نحوه‌ی کنش سیاسی بود.

معترضان در آبان ۹۸، خشونت بیشتری نسبت به دی ۹۶ از خود نشان دادند. این امر عوامل متعددی داشت: آنان باتوم دی ۹۶ را خورده بودند و افراطی‌تر شده بودند؛ سرکوب سریع پس از افزایش قیمت بنزین را دیده بودند و خشمگین‌تر شده بودند؛ امپریالیسم نسبت به دی‌ماه ۹۶ آماده‌تر بود و برنامه‌ریزی و سازماندهی گسترده‌تری برای اعتراضات ضربتی خشونت‌آمیز داشت؛ و بالاخره اعتراضات خشن، یک مدل اعتراضی است که شورش‌هایی با شکل امپریالیستی اخیراً در منطقه‌ای مثل هنگ‌کنگ و کشوری مثل عراق از آن استفاده کرده بودند و با برنامه‌ریزی رسانه‌ای سعی شده بود تا به یک روش شورشی در کشورهایی که متحد آمریکا نیستند، تبدیل شود (این روش شورش، در اعتراضات آبان‌ماه نیز انعکاس‌هایی داشت). مشکل بزرگی که جامعه‌ی ایران با آن روبرو است، این نیست که شورش‌های آبان ۹۸ در نقاطی از کشور به خشونت کم‌سابقه‌ای متوسل شدند؛ با توجه به سیر حوادث سالیان اخیر در ایران و منطقه‌ی خاورمیانه، قابل پیش‌بینی بود که هربار که شورش‌هایی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه در صحنه حاضر شوند، به خشونت بیشتری متوسل خواهند شد. مشکل بزرگ، خود شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه‌ی شورش‌ها است که دولت سرمایه‌داری در ایران هیچ راه‌حلی برای آن ندارد و با شکلی که این دولت در ساحت اقتصادی و اجتماعی به خود گرفته است، نمی‌تواند داشته باشد.

خشونت دولت در مقابل شورش‌ها و توسل به گلوله، برخلاف آنچه دولت سرمایه‌داری در ایران می‌پندارد، حتی ممکن است باعث نشود که این شورش‌ها دوباره پس از مدت کوتاهی از جایی دیگر و با جرقه‌ای دیگر سر بر نیاورند. همان‌طور که دیدیم، در دی‌ماه ۹۸، پس از آن‌که اعلام شد هواپیمای خطوط هوایی اوکراین، توسط سیستم پدافندی ایران به اشتباه سرنگون شده است، شورش‌های مشابهی در صحنه ظاهر شد و این بار در این شورش‌ها، این افشار متوسط به اصطلاح «مدرن» و تحصیل‌کرده بودند که نقش بزرگ‌تری نسبت به اعتراضات بنزینی، ایفاء کردند.

در اعتراضات به افزایش قیمت بنزین، **عده‌ای با تعداد اندک نیز بودند** که در ساعات نخستین اعتراضات، خواهان این بودند که شعارهای سرنگونی طلبانه سر داده نشود و تخریب اماکن دولتی صورت نگیرد. از شواهد برمی‌آید که این عده‌ی اندک به دنبال آن بودند که اعتراض به افزایش سه برابری قیمت، شکل یک جنبش سرنگونی طلب به خود نگردد. با این حال، اینان در شمار، اندک بودند و از لحاظ کیفی نیز نقش حاشیه‌ای در شورش‌های آبان‌ماه داشتند و یک مؤلفه‌ی تعیین‌کننده در شکل شورش‌ها و خصوصیات مسلط آن نبودند. در واقع، این عده، بخشی از یک محتوای حاشیه‌ای در شورش‌های آبان‌ماه ۱۳۹۸ بودند. هرگز معلوم نشد که خشونت دولت در سرکوب شورش‌ها با این عده چه کرد! نگارنده هیچ دلیلی نمی‌یابد که قویاً به این نیندیشد که آن‌ها هم در اثر باتوم و گاز اشک‌آور و گلوله، به سرنگونی طلبی گرایش یافته باشند. واقعیت جز این نیست که سرکوب خشن، همین عده‌ی اندک را که سعی می‌کردند متفاوت باشند و بخشی حاشیه‌ای از شورش‌ها بودند، یا به زیر لحاف در خانه‌ها تبعید کرد یا ایمانی سخت به سرنگونی طلبی در دل آن‌ها رویاند.

سرکوب شورش‌ها با ابزارهای نظامی، هیچ‌گاه نمی‌تواند ریشه‌های بروز شورش‌ها را از بین ببرد و در این مورد خاص، سرکوب خشن، احتمالاً بخش‌های بزرگ‌تری از جامعه را به سمت غرب‌گرایی و سرنگونی طلبی سوق می‌دهد. دولت سرمایه‌داری در ایران که در اعتراضات آبان‌ماه، چماق خود را بر سر معترضان فرود آورد، امیدوار بود و است که از طریق سازوکارهایی نظیر انتخابات یا تبلیغات ایدئولوژیک و ملی‌گرایانه، پس از رویدادهایی نظیر ترور قاسم سلیمانی توسط ارتش امپریالیستی آمریکا، خاطره‌ی سرکوب را از ذهن بخش‌هایی از معترضان بزداید و با این تحولات تا آن‌جا که می‌تواند بخش‌هایی از ناراضیان را جذب کند. جمهوری اسلامی در دهه‌های گذشته در برخی از انتخابات‌ها، نوعی انعطاف و پویایی از خود نشان داده و بخش‌هایی از معترضان و ناراضیان را جذب خود کرده است. با این حال، هیچ تضمینی وجود ندارد که الگوی «جبران نسبی سرکوب پیشین با انعطاف پسین» همواره موفق عمل کند. برخی مواقع، جامعه آنقدر زخم برداشته و چندپاره شده که رویدادهای این‌چنینی نیز نمی‌تواند اتحاد نسبی حول آنچه دولت سرمایه‌داری مدنظر دارد را حاصل کند. همان‌گونه که در دی‌ماه ۹۸ شاهد بودیم، تنها چند روز پس از ترور قاسم سلیمانی و تشییع میلیونی پیکر او، مجدداً شورش‌هایی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه در خیابان‌ها قدرت‌نمایی کرد. همچنین در انتخابات مجلس در اسفند ۹۸، اکثریت مردم (حدود ۵۸ درصد) در پای صندوق‌های رأی حاضر نشدند و در حالی که

دولت ایران، به حضور گسترده‌ی مردم در انتخابات امید بسته بود، پایین‌ترین میزان مشارکت مردمی در انتخابات، از سال ۱۳۵۷ تاکنون رقم خورد.

## راه‌چاره چیست؟

تنها راه‌هایی‌بخش در وضعیت فعلی این است که اتمسفرِ کلانِ نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» متحد آمریکا، توسط یک نیروی اجتماعی در هم شکسته شود و یک شکلِ دیگر مبارزه در جامعه، نمود پیدا کند. دولت سرمایه‌داری با شکل خاص آزادگذار و تهاجمی که به خود گرفته است، نه تنها نمی‌تواند راه‌حلی برای وضعیت بغرنج فعلی ارائه کند، بلکه دم به دم، هیزم بیشتری برای آتش این اتمسفرِ کلانِ اپوزیسیون‌گری، مهیا می‌کند. از آن طرف، شورش‌هایی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه، به این علت که برخی از ناظران یا «تحلیل‌گران» از آن‌ها خوششان نمی‌آید، به خانه بر نمی‌گردند و روش‌هایی مثل «غُر غُر کردن زیر لحاف» یا «کار حوزه‌ای جدا از خیابان» را انتخاب نمی‌کنند. نمی‌توان به شورش‌هایی که رو به جامعه و به‌طور عام سخن می‌گویند، جغرافیای سیاسی‌شان خیابان است و بسترِ ظهورشان، سال‌ها بی‌چیزسازی فرودستان، امر کرد که به خانه (یا محیط کارخانه) برگردند و الگوی «کی توان حق گفت جز زیر لحاف» را عملی سازند. فرودستانی که دهه‌ها است بر آتش سیاست‌های آزادگذارِ تهاجمی دولت، گذاشته شده‌اند به جوش و خروش می‌آیند و اگر نیرویی اجتماعی، قصد تأثیرگذاری داشته باشد تنها می‌تواند به این خروش‌بین باشد که با مبارزه‌ی خود، بر شکل این جوش و خروش تأثیر بگذارد، نه بر وجود یا عدم آن‌ها. به این جوش و خروش، فرمان ایست نمی‌توان داد.

تنها نیرویی که می‌تواند این اتمسفرِ کلانِ نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» متحد آمریکا را درهم شکند، طبقه‌ی کارگر است: طبقه‌ی کارگر است که بزرگ‌ترین قربانی رابطه‌ی سرمایه و تمام اشکال خاص آن از جمله شکل آزادگذارِ تهاجمی دولت در چندین دهه گذشته است و در جایگاهی قرار دارد که به‌راستی می‌تواند مخالفت با هرگونه سیاست اجتماعی یا شکل جنبشی سرمایه‌دارانه را رهبری کند. طبقه‌ی کارگر هیچ منفعتی در اتحاد با امپریالیسم آمریکا که بزرگ‌ترین قدرت دنیای سرمایه‌داری و بزرگ‌ترین دشمن جنبش‌های آزادی‌خواه و مساوات‌طلب است، ندارد و تنها نیرویی اجتماعی در ایران است که می‌تواند حقیقتاً ضدامپریالیست باشد. طبقه‌ی کارگر است که می‌تواند سیاست اجتماعی‌ای را پایه‌ریزی کند که

در آن ثروت اجتماعی که توسط تمام تولیدکنندگان مستقیم، تولید شده، شکل سرمایه به خود نگیرد تا عده‌ای سرمایه‌دار، بخش قابل توجهی از این سرمایه را در شرایط تهاجم امپریالیستی، تبدیل به دلار کنند و با احتکار آن یا «بازی» افزایش دائمی قیمت آن، بحرانی تمام‌عیار خلق کنند. در سیاست اجتماعی طبقه‌ی کارگر، ثروت اجتماعی، مایملک همگانی کل جامعه‌ی تولیدکنندگان مستقیم خواهد بود و همه‌ی افراد این جامعه، در چگونگی تولید و مصرف این ثروت، اراده‌ی عمومی خود را به شکلی دموکراتیک، عینیت خواهند بخشید: این معنای دموکراسی کارگری است.

بخش‌های رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر که در اعتراضات سالیان اخیر در شرکت نیشکر هفت تپه، هپکو، آذرباب و گروه ملی صنعتی فولاد ایران، علاوه بر کارخانه، در خیابان نیز دست به تجمع و اعتراض زدند، و به اعتراضات خود، برعکس شورش‌های دی ۹۶ و آبان ۹۸، شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه ندادند، می‌توانند با خطابی عام رو به کلیت جامعه سخن بگویند و یک شکل جنبشی ارائه دهند که شکل آزادگذار تهاجمی دولت در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی، از خصوصی‌سازی‌ها گرفته تا آزادسازی قیمت‌ها و سرکوب دستمزدها، را به چالش می‌کشد و همزمان ضدامپریالیستی است و دشمنی خود با تهاجم امپریالیستی آمریکا را با افتخار و به‌صریح‌ترین زبان ممکن، بیان می‌کند. این بخش‌های رزمنده، با سازماندهی بیشتر، با مجهز شدن به آگاهی طبقاتی افزون‌تر، با انسجام بیشتر در زبان طبقاتی، با رد قطعی‌تر و صریح‌تر تهاجم امپریالیستی و مسلح شدن به زبان ضدامپریالیستی، می‌توانند مسیر عام‌سازی خود را طی کنند و به مؤلفه‌ی مسلط در جنبش طبقه‌ی کارگر و فرودستان متحد آن تبدیل شوند: مؤلفه‌ی مسلطی که تعیین‌کننده و نمایش‌دهنده‌ی خصیصه‌ی اصلی و مسلط کل جنبش طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست در ایران خواهد بود. برای این بخش‌های رزمنده، دوگانه‌ی باطلی همچون «مبارزه در خیابان یا ماندن در کف کارخانه» وجود ندارد. هر دستاوردی که در نتیجه‌ی مبارزات کف کارخانه به دست آمده باشد، حفظ نخواهد شد مگر این‌که مبارزه بر سر آن، به برنامه‌ی کل طبقه‌ی کارگر تبدیل شود و خیابان، بخشی مهم از این جغرافیای مبارزه است. گذشته از این، در صورتی که بخش‌های رزمنده‌ی طبقه‌ی کارگر منفعل باشند و نتوانند مسیر عام‌سازی مبارزه‌ی حقیقتاً ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی خود را دنبال کنند، هر آن احتمال دارد که اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» متحد آمریکا، بخش‌های بزرگ‌تری از فرودستان و طبقه‌ی کارگر را جذب خود

کند و آن‌ها را از خانه یا کارخانه بیرون کشیده و در خدمت یک جنبش خیابانی سرمایه‌دارانه و امپریالیستی قرار دهد.

اگر طبقه‌ی کارگر بتواند این اتمسفرِ کلانِ نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال «پیشرفته‌ی بدون فساد» متحدِ آمریکا را بشکند، شکل جدیدی از جنبش و اعتراض اجتماعی، در برابر جامعه قرار می‌گیرد و می‌توان امیدوار بود که بخش‌های قابل توجهی از فرودستانی که هم‌اکنون دل به شورش‌های سرمایه‌دارانه و امپریالیستی بسته‌اند، جذب جنبش‌های مساوات‌طلبانه‌ی طبقه‌ی کارگر شوند.

## مرتضی یگانه

# سیاست کارگری با نگاهی به شورش‌های آبان ۹۸ و ترور قاسم سلیمانی



در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو، مقاله‌ای با عنوان «سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی» انتشار یافت. رئوس کلی این مقاله بر این اساس بود: یک) سازمان درونی طبقه‌ی کارگر؛ دو) موانع موجود بر سر راه ارتقاء سازمانی مبارزات کارگری؛ و سه) اتخاذ سیاست کارگری متناسب با امکانات موجود.

گفتگوها و نقدهایی که در باب این مقاله دریافت کردیم، دامنه گسترده‌ای داشت. نقدهایی که تمامی سطوح مقاله را دربر می‌گرفت. آن بخش

از انتقاداتی که به نارسایی متن اشاره داشت ما را بر این داشت تا در هر شماره به بخشی از این نارسایی‌ها اشاره کرده و متناسب با تحولات و تغییراتی که در ساحت مبارزه سیاسی رخ می‌دهد، با تاکید دوباره بر یک سیاست اصولی و البته متناسب با وضعیت مشخص، به جمع‌بندی انضمامی سیاست کارگری باز گردیم. پیش از هرچیز باید روشن شود که چهارنکته‌ای که در انتهای مقاله سیاست کارگری آورده شد و متناسب با آن سیاست مستقل کارگری استخراج شد، اشاره به دقیقه‌ای از مبارزه کارگری داشت. لذا ایجاد هر تغییری در وضعیت، موانعی تازه بوجود آورده و الزامات تازه‌ای برای اتخاذ سیاست کارگری مستقل ایجاد می‌کند.

در شرایط کنونی با در نظر داشتن تمامی جوانب، مسیر سیاست مستقل کارگری به بخشی از طبقه‌ی کارگر که نوک پیکان خصوصی‌سازی‌ها قرار گرفته‌اند، اشاره دارد. به باور ما این بخش از طبقه می‌تواند در مقابله با سیاست‌های تعدیل ساختاری، علاوه بر دفاع از معیشت خویش، منفعت بخش بزرگی از جامعه را نمایندگی کند.



این نکته که طبقه‌ی کارگر در کنار مقاومت در برابر تعرضات قانونی و غیرقانونی سرمایه در عرصه تولید، نباید از عرصه‌ی بازتولید کل سرمایه اجتماعی غافل باشد، تنها در صورتی حرفی صرفاً انتزاعی نخواهد بود که از طریق ارتباطات کارگری و با پتانسیلی عاطفی و رفیقانه، موضوع گفتگو و واکنش کارگری حتی در محدوده‌های محفلی قرار بگیرد. تصور اینکه اینگونه واکنش‌ها سریع و طی زمان کوتاهی عمومیت طبقاتی پیدا کنند، بیشتر به رؤیایپردازی می‌ماند تا پراتیک طبقاتی. در مقاله‌ی «سیاست کارگری از امکان تا پیاده‌سازی»، به نکات اساسی مانند مورد فوق، که مربوط به ظرفیت عملیات سازمانی است، اشاره‌ای نشده است. این دست ابهامات، در فضای آلوده‌ی سیاسی امروز باعث می‌شود جدال نظری و عملی لازم برای پیش‌روی سیاست کارگری شکل نگیرد.

غیاب یک سیاست سراسری کارگری که سنگ‌بنای یک سازمان سراسری کارگری است، معضلات فراوانی در پی خواهد داشت. اگر طبقه‌ی کارگر، خطاب عام مختص به خود را در جریان مبارزاتش بنیان نهد، هر آن احتمال این وجود دارد که بخشی از نیروی آن، جذب سیاست‌های جاری و منحط ناسیونالیستی، جنگ‌طلبانه و امپریالیستی شود. سیاست‌های سرمایه‌دارانه با زبانی عام با آحاد مردم حرف می‌زنند، طبقه‌ی کارگر نیز باید از دل مبارزات موجود، خودگفتامانی سراسری و عام را طرح‌ریزی کند. امکان این گفتامان‌سازی تا حد زیادی برای آن بخش از طبقه که در مجتمع‌های صنعتی چون هپکو، آذراب، گروه ملی صنعتی فولاد اهواز، کشت و صنعت هفت تپه و ... حضور دارند و به شکل فزاینده‌ای مورد حمله و واگذاری‌ها و خصوصی‌سازی‌ها قرار گرفته‌اند، فراهم است. اعتراض به این سیاست‌ها در شکل عام خود که تعرض به حوزه‌هایی چون درمان، آموزش، حمل و نقل و ... را نیز در بر می‌گیرد، می‌تواند به معنای پی‌ریزی یک سیاست عدالت‌طلبانه‌ی سراسری باشد. تلاش برای عام کردن موضوع مبارزات، وحدت طبقه‌ی کارگر را افزایش می‌دهد و بخش‌هایی از فرودستان را جذب جنبش مبارزاتی طبقه‌ی کارگر خواهد کرد. بر این اساس، تعرض به سیاست‌های بورژوازی و امپریالیستی در عام‌سازی زبان سیاست کارگری رو به آحاد فرودستان و جامعه ضروری است.

سیاست کارگری در شرایط متلاطم ممکن است تنها با تأکید بر عام‌سازی مقابله با سیاست‌های تعدیل ساختاری امکان شکل‌گیری نداشته باشد. سرعت وقایع و تحولات، دشواری‌ها و موانعی پیش می‌آورد؛ پس الزاماً تشریح یک امکان در مبارزه‌ی جاری به معنای تأکید غیرتاریخی بر یک شیوه و راهکار صلب نیست.

اعتراضات آبان ماه و وقایع حاشیه‌ای آن بیش از هر چیز اشاره به غیاب سیاست مستقل کارگری داشت. افزایش ۲۰۰ درصدی قیمت بنزین همزمان با تورم افسارگسیخته، بحران معیشتی و اقتصادی و ناچیزسازی دستمزد نیروی کار، تعرضی آشکار و وقیحانه به معیشت کارگران بود و است. در غیاب سیاست کارگری، دو ساحت سیاسی پوزیسیون وضع موجود و اپوزیسیون پروغرب و امپریالیستی، تنها سیاست‌های موثر در وقایع جاری هستند. افق یا برنامه‌ی سیاسی بر جنبش، تقدم تاریخی دارند. یک جنبش سیاسی در بدو شکل‌گیری دارای خصلت‌ها و سوبه‌های سیاسی-اجتماعی است. آنطور که روایت‌های درون نظام و بخشی از اپوزیسیون چپ می‌گویند شورش‌های آبان اعتراضاتی معیشتی و خود به خودی نبودند که افقی سرنگونی‌طلبانه، سرمایه‌دارانه، پروغرب و امپریالیستی بر آن‌ها سوار شود. این جنبش، نه «لخته‌ی بی‌پیرایه» بود و نه «جنبشی خودبه‌خودی و خودجوش»؛ به این معنا که در غیاب یک رهبری کلان شکل گرفته باشد. هر جنبشی که زاده می‌شود دارای مختصات و خصوصیات تعیین‌یافته است. هر شکافی در این تعیین و هر مختصات متضادی در یک جنبش متصور است. به فرض می‌شود جنبشی را متصور شد که در آن گرایش‌ها و تعیینات عدالت‌طلبانه در کنار تعیینات ارتجاعی حضور داشته باشند. اما این بدان معنا نیست که ابتدا جنبشی بدون هیچ خصیصه و مشخصه‌ای بروز می‌کند و در وهله‌ی بعدی جنگ برنامه‌ها، برای تعیین بخشی به جنبش در صحنه، آغاز می‌شود. برنامه‌ها و سیاست‌ها در لحظه تولد جنبش یا حضور دارند یا غایب هستند. دیالکتیک ترقی، استمرار یا تباهی خصوصیات مسلط یک جنبش، از هیچ نمی‌روید. وجود گرایش، برنامه و سیاست حی و حاضر است که می‌تواند دیالکتیک ترقی، استمرار یا تباهی خصوصیات مسلط یک جنبش را ممکن کند. از این رو است که استفاده از الفاظی چون خودبه‌خودی و خودجوش در جهت پنهان کردن برنامه‌های سیاسی هژمون در یک جنبش است. جنبش در سایه‌ی یک برنامه‌ی سیاسی بُروز می‌کند و تثبیت می‌شود، در پرتو یک آگاهی یا آگاهی کاذب برنامه‌مند و سازمان یافته می‌شود. استفاده از لفظ خودبه‌خودی انکار و نادیده گرفتن مکانیکی برنامه‌ها و سیاست‌هایی است که جنبش‌ها راهبری می‌کنند. در شورش‌های نظیر شورش دی ۹۶ و آبان ۹۸، انکار اتمسفر سیاسی موجود، انکاری است شروانه به قصد همراهی با سیاه‌ترین برنامه‌های سیاسی.

سیاست کارگری در وضعیت موجود، تنها نیروی رهایی‌بخش است که می‌تواند با سازمان‌دهی خود، کار عظیمی انجام دهد. این نیروی طبقه‌ی کارگر است که با پیش نهادن سیاست اجتماعی عدالت‌طلبانه خود که

در بستر گرایش ضدامپریالیستی دنبال می‌شود، می‌تواند رهایی را برای جامعه به ارمغان آورد. تدارک و تبلیغ سراسری این سیاست، انکشافی در ساحت سیاسی و اجتماعی ایران بوجود خواهد آورد.

وقتی شفاف‌ترین تعرض به معیشت طبقه‌ی کارگر، پاسخ‌هایی غیرکارگری و سرمایه‌دارانه دریافت می‌کند، یعنی حکم غیاب سیاست کارگری دیگر یک تحلیل نیست، بلکه یک واقعیت جاری است. با این وجود، باید گفت که در شرایط فعلی، گرایش‌های مترقی موجود در مبارزات طبقه‌ی کارگر، در پی رسوایی و ناکارآمدی سیاست‌های اپوزیسیون و حاکمان در صحنه‌ی سیاسی ایران، امکان به صحنه آمدن برای شکل‌دهی به سیاست مستقل کارگری را دارا هستند.

### جنگ و نبرد طبقاتی

نمی‌شود به تاریخ، جنبش‌ها و شورش‌ها فرمان ایست داد. هیچ روند تاریخی منتظر فرمان عقب‌گرد یا سکون نمی‌ماند. انتظار اینکه شورش‌ها صورت نگیرند تا ما مسلح به توان تحرک شویم، کودکانه است. انتظار اینکه جنگ‌ها اتفاق نیفتند چون مبارزه‌ی طبقاتی آماده‌ی تقابل با وضعیت جنگی نیست، خواب‌زدگی است. انتظار اینکه فرودستان جامعه که زبان اعتراض و سلاح اعتراض از آنها دریغ شده است، شهر را خشمگینانه به آتش نکشند، کوتاه‌بینانه است.

«برای مردمی که به تحقیر در تمام شئون و مناسبات اجتماعی تن داده‌اند، نباید برتر و شریف‌تر بود؛ شرافتمندان تنها بار حقارت‌های چنین مردمانی را می‌افزایند. برای مردمی که در تمام حرکات اجتماعی خطا کرده‌اند، نباید نصیحت‌گر بود؛ پندآموزان تنها بر بُعد خطای چنین مردمی می‌افزایند. برای مردمی چنین فروکوفته و درمانده نباید دلسوز بود یا برآنان ترحم کرد؛ ترحم و دلسوزی تنها حسی است که حتی عشق را می‌کشد، کاری که از تنفر هم ساخته نیست. آنچه در برابر این مردم انسانی است، همدردی است. در همدردی است که دو انسان برابر، با دردی مشترک بی‌آنکه وامدار یکدیگر باشند، در کنار هم می‌ایستند. برای مردمی چنین باید تنها دوست بود و همدرد، همراه و همپا و شانه به شانه. چنین کسی اگر چه خود حقیر نیست، حقارت دیگران را بر نمی‌تابد و اگر چه خطاکار نیست در خطای دیگران نیز خود را سهیم می‌داند و مسئولیت آن را می‌پذیرد. آن کس که درد می‌کشد تنها به درد خود آگاه است و آن کس که همدردی میکند نه تنها به درد، بلکه به خود نیز آگاه است. همدرد بودن چون گذر کردن از یک رود است، آن‌سان که رود را از خویش بگذرانیم؛

گذشتن از یک کوه به گونه‌ای که کوه را در خود درنوردیم؛ پیمودن یک راه چونان که راه را در خود ببیماییم. چنین است وحدت جان‌ها و بدانیم که، جان هر زنده دلی، زنده به جان دگری است»<sup>۳</sup>.

طبیعی است شورش‌های نظیر آبان اتفاق بیفتد. کسی هم نمی‌تواند به این جان به لب‌رسیده‌ها بگوید فعلاً تحمل کنید. اما به همین اندازه هم طبیعی است که در غیاب سیاست کارگری مستقل، کل اپوزیسیون سیاه سلطنت‌طلب، مجاهد، فرسگرد، پرو غرب و آمریکایی زوزه بکشند. بر خلاف آنچه حاکمان ایران می‌گویند اینان از شورش‌های جاری سوءاستفاده نمی‌کنند، بلکه آن‌ها طنین صدای خودشان را از خیابان می‌شنود و به تحرک در می‌آیند. حاکمیت سرمایه‌دارانه ایران، هم‌گام با این دارودسته‌های گنگستر با وسیع‌ترین امکانات آموزشی و رسانه‌ای، انسان منفعت‌طلب، خودمحور و میل‌ورز تربیت می‌کنند. انسانی که انحطاط و ازخودبیگانگی در تمام ساحت زندگی خودنمایی می‌کند. انسان تخلیه شده از تفکر، که در آکادمی‌ها رویای آمریکایی تحصیل می‌کند و مدام به شکل مستهجنی در این نمایش پُرزرق و برق فیگور می‌گیرد. طبقه‌ی کارگر وقتی زبانی برای تکلم نداشته باشد، این جامعه‌ی منحنی از دهان او فریاد سرخواهد داد. حتی وقتی فرودستِ جان به لب‌رسیده از گرانی و تورم و فشار معیشتی به میدان می‌آید به جای او فریاد می‌زنند که مسئله ما نان نیست.

شرایط جنگی یکی از شرایطی است که ممکن است مبارزات طبقه‌ی کارگر را به محاق بکشاند. همانطور که در شماره‌ی سوم نشریه به صراحت گفتیم: «سیاست تهاجم امپریالیستی آمریکا در قبال ایران، حتی اگر به جنگ نظامی منجر نشود، یک سیاست جنگی است. محاصره‌ی شدید اقتصادی یک کشور، حتی اگر به موشک‌باران آن کشور منجر نشود، یک سیاست جنگی است. تحریم خود یک ابزار جنگی و در پاره‌ای از اوقات، مقدمه‌ی یک جنگ نظامی است. دنبال کردن این سیاست توسط امپریالیسم آمریکا، وضعیت بسیار خطرناکی را در خاورمیانه ایجاد کرده است و مسئولیتِ ایجادِ این وضعیت خطرناک، برعهده‌ی محاصره‌شوندگان نیست. نیروهای طرفدار غرب در ایران، هم‌گام با دولت‌های غربی، طوری وانمود می‌کنند که گویی دولت ایران، مسبب ایجاد این وضعیت خطرناک است؛ «تبیین» وضعیت به این شکل، خود بخشی از تهاجم امپریالیستی و دقیقه‌ی «تحلیلی» این تهاجم است. در این لحظه‌ی تاریخی، هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که دقیقاً می‌داند این وضعیت خطرناک که در نتیجه‌ی تهاجم امپریالیستی آمریکا و متحدانش شکل گرفته، به کجا ختم می‌شود؛ تنها چیزی که قطعی است این است که آمریکا با هدف زمین زدن دولت ایران یا

---

<sup>۳</sup> بخشی از نامه‌ی یک رفیق به نگارنده.

ایجاد یک دگردیسی غرب‌گرایانه در آن و تسلیم آن در مقابل آمریکا، یک سیاست تماماً جنگی را پیش گرفته است که نتایج و تبعات این سیاست، به تمامی هنوز مشخص نیست»<sup>۴</sup>. حالا این سیاست جنگی وارد مرحله‌ای تازه شده است. ترور فرماندهی سپاه قدس از جانب آمریکا، یک سیاست جنگی است که در ادامه‌ی تحریم و فشار حداکثری قرار می‌گیرد.

در پی این عملیات ترور، شاهد سیل وقایعی هستیم که به سرعت شتاب می‌گیرند. حمله‌ی موشکی ایران به پایگاه نظامی آمریکا، سقوط هواپیمای مسافربری در اثر اصابت موشک پدافند هوایی جمهوری اسلامی و غیره. همانطور که پیشتر گفتیم آمریکا با هدف از میان برداشتن دولت ایران یک سیاست تماماً جنگی در پیش گرفته که تبعات و نتایج آن هنوز مشخص نیست. معلوم نیست وقتی این مجله منتشر می‌رسد چه حجم از اتفاقات رخ داده است. تا همین جا تحولات بزرگی در منطقه رخ داده است که نشانه‌هایش را می‌شود در تصویب طرح پارلمان عراق برای اخراج نیروهای آمریکایی دید. حضور میلیونی تشییع‌کننده‌ها، احتمال تحولاتی در صحنه داخلی را نیز به همراه دارد. در پی این حضور و دقیقاً در زمانی که تصور می‌شد پیاده‌نظام امپریالیست به کلی تا اطلاع ثانوی امکان تحرکات میدانی را از دست داده باشد و باید نظاره‌گر و امیدوار پیروزی آمریکا در صحنه‌ی جنگ باشد، سقوط هواپیمای مسافربری ضربه قابل توجهی به جمهوری اسلامی وارد کرد و بخش قابل توجهی از پیروزی‌های به دست آمده برای شکل‌دهی به بسیج توده‌ای حول تشییع پیکر قاسم سلیمانی را به حاشیه برد. در چنین شرایطی حضور میدانی معترضان به سقوط هواپیمای مسافربری و نحوه‌ی اطلاع‌رسانی درباره‌ی علت حادثه، مائده‌ای الهی بود برای دولت‌مردان آمریکایی؛ چنان‌که اینان از شادی پاره شدن عکس فرماندهی ترور شده‌ی سپاه و احترام معترضان به پرچم آمریکا در پوست نمی‌گنجیدند.

دولت ایران در پناه تشییع میلیونی، انتظار آنچه در دی ۹۸ اتفاق افتاد را نداشت. اما سیاست‌های دولت به‌نحوی است که وقوع اتفاقاتی چون آبان ۹۸ را اجتناب‌ناپذیر می‌کند. همانطور که دولت آمریکا اعلام کرده است در وقایع دی ۹۶، آبان ۹۸ و دی ۹۸ با توجه به وجود شدیدترین تحریم‌ها، حتی برای نمونه یک شعار علیه دولت آمریکا سر داده نشده است. از این منظر، همه‌ی این اعتراضات در یک اتمسفر مشترک سیاسی صورت گرفته‌اند. تفاوت‌ها اما همچنان اهمیت دارند. شورش‌های آبان ۹۸ و دی ۹۶ همگی پایه‌هایی معیشتی داشتند و اگرچه شکل خود این شورش‌ها سرمایه‌دارانه و امپریالیستی بود، در نتیجه‌ی سیاست‌های تعرضی

<sup>۴</sup> به مقاله‌ی مقدمت و نتایج سیاسی، اقتصادی و طبقاتی خروج آمریکا از برجام در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نو رجوع کنید.

سرمایه‌دارنه رخ دادند. اما تجمعات دی ۹۸ حاصل یک رخداد بود؛ یک امکان گشوده بود که برای بقاء، نیاز به حمایت و دخالت مستقیم لجستیکی امپریالیسم دارد. این تجمعات مانند آنچه در آبان ۹۸ رخ داد، به‌خاطر حضور فرودستان و اعتراضات معیشتی، مخدوش و فریب‌دهنده نیستند. برخی محتواهای معیشتی اعتراضات دی ۹۶ و آبان ۹۸ یا ایفای نقش بخش‌هایی از فرودستان در این اعتراضات، عده‌ی فراوانی را به دیار هپروت گمانه زنی و بخت و اقبال سپرد. همین چپ سرنگونی‌طلبی که به خاطر عملیات نظامی آمریکا علیه دولت ایران هلهله سرداده بود، پس از دی ۹۶ انقلاب کارگری نوید می‌داد و قبای «بلشویسم» به تن کرده بود. همان‌طور که گفته شد حضور دوباره‌ی اقشار متوسط و به‌اصطلاح «مدرن و تحصیل‌کرده‌ای» که برای چند روز دانشگاه‌ها و خیابان‌های تهران را اشغال کردند و تبدیل به حنجره‌ی ترامپ شدند، امکانی گشوده است. امکان گشوده‌ای که از «اوباما، اوباما، یا با اونا یا با ما» تا «دشمن ما همین جاس، دروغ می‌گن آمریکاس» ادامه داشته است و تا اطلاع ثانوی ادامه دارد. این اقشار متوسط، بی‌پروا تر از همیشه دل به مداخله‌ی مستقیم چکمه‌پوشان آمریکایی بسته‌اند و برای کشاندن تانک‌ها و نفربرهای ارتش آمریکا به شهرهای ایران، حتی بعضاً حاضرند عافیت‌طلبی «طبقه‌ی متوسطی» را کنار نهند و برای اقتناع امپریالیسم به تهاجم گسترده‌تر، از خود در خیابان‌ها، «شجاعت» و حتی انتحار نشان دهند. در کنار این، آنان به این امید بسته‌اند که بخش‌هایی از طبقه‌ی کارگر و فرودستان را به سربازان پیاده‌ای تبدیل کنند که در خیابان‌ها برای پیشبرد طرح و نقشه‌ای سرمایه‌دارانه و امپریالیستی، سنگر می‌سازند و برای آنان می‌جنگند. آنان، کارگران، محرومان، حاشیه‌نشینان و فرودستانی می‌خواهند که با تمام نیت‌های خوبی که ممکن است داشته باشند، الکن و بی‌زبان باشند و جاده را برای قاتلان خود صاف کنند.

رویه‌ی سیاسی و اقتصادی دولت همچنان نسبت به طبقه‌ی کارگر تعرضی است و هیچ نشانه‌ای از عقب‌نشینی دولت از برنامه‌های تهاجمی جاری به چشم نمی‌خورد. تنها در یک پرده در لایحه‌ی بودجه‌ی سال ۹۹، کف دستمزد کارگران که مشمول مالیات خواهد شد، پایین‌تر آورده شده است. در قانون بودجه‌ی ۱۳۹۸، مالیات بر دستمزد کارگران، به میزان ده درصد بر مازاد دستمزد دو میلیون و ۷۵۰ هزار تومان اعمال می‌شد و این قانون مالیاتی عیناً برای کارکنان دولت هم رعایت می‌شد؛ اما در لایحه بودجه‌ی سال ۹۹، مالیات بر دستمزد کارگران، ده درصد بر مازاد دو میلیون و ۳۰۰ هزار تومان و مالیات بر دستمزد کارکنان دولت، ده درصد بر مازاد سه میلیون تومان در نظر گرفته است. (البته هنوز این لایحه به تصویب نهایی مجلس نرسیده اما هیچ

نشانه‌ای از مخالفت هم در میان نمایندگان مجلس به چشم نمی‌خورد). دولت بر دستمزدهای ناچیز کارگران مالیات وضع کرده و همزمان معافیت‌های مالیاتی گسترده برای سرمایه‌داران بزرگ وضع می‌کند. در کنار این، دولت در سالیان اخیر، مجوز افزایش نرخ‌های بی‌سابقه‌ای به این سرمایه‌داران داده و آن‌ها علاوه بر این که از معافیت‌های مالیاتی گسترده‌ای برخوردار هستند، با تحمیل نظام‌مند تورم کمرشکن به طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست، سودهای مضاعف کلانی به جیب می‌زنند.

پیشبرد مبارزه‌ی کارگری در چنین شرایطی پیچیدگی‌های تازه‌ای پیدا می‌کند. شرایط جنگی، فشار بر اقتصاد و انتقال این فشار به طبقه‌ی کارگر را افزایش می‌دهد. در شرایط جنگی، اعتراض و اقدام علیه این شرایط به راحتی به هم‌پیمانی با ترامپیست‌ها ترجمه می‌شود. از سویی جریانات اپوزیسیون آمریکایی، حقیقتاً وضعیت را مساعد می‌یابند تا از این اعتراضات بهره برده و شرایطی میدانی را برای کمک به جبهه‌ی امپریالیسم هموار کنند و از سوی دیگر، سرکوب اعتراضات از سوی دولت و کارفرما با شرایط راحت‌تری صورت می‌گیرد. در میان اعتراضات آبان ۹۸ به‌صورت حاشیه‌ای شاهد آن بودیم که عده‌ای از معترضان خواهان اعتراض کنترل‌شده و تنظیم‌شده علیه گرانی بنزین بودند اما شعله‌های آتش و خشم به راحتی این مکانیسم‌های متفاوتی را که ممکن بود بروز کند و شکلی متفاوت به‌خود بگیرد، به حاشیه برد؛ این حذفی بود که هم برای سرکوب‌گر مطلوب بود هم برای جریانات پرو امپریالیست. حکومت در شعله‌های آتش به سادگی گوش‌اش را به روی اعتراضات معیشتی بست و چماق‌اش را بیرون آورد و جریانات سرنگونی طلب، نفس راحتی کشیدند که «بنزین بهانه است، اصل نظام نشانه است».

سیاست کارگری در چنین شرایطی باید با تاکید بر عام‌سازی مقابله با سیاست‌های تهاجمی آزادگذارانه‌ی دولت سرمایه‌داری، همزمان پی‌گیری مبارزه‌ی طبقاتی در محیط کار، سیاست‌ورزی عدالت‌طلبانه، ضدسرمایه‌دارانه و ضدامپریالیستی در خیابان را مدنظر داشته باشد. شکست‌های پی‌درپی سیاست سرنگونی طلبی که هر نبردی را جنگ نهایی ترسیم کرده و امکان برنامه‌ریزی هدفمند و سازمان‌یافته را سلب می‌کند و با بمباران تبلیغاتی و ایدئولوژیک و عمده کردن صداها و شعارهای خود، امکان بروز نوعی دیگر از سیاست‌ورزی را تضعیف می‌کند، باید مورد توجه کل طبقه قرار بگیرد. کارگران هفت تپه، هپکو، آذراب و... امکان عام‌سازی مطالبات ضدسرمایه‌دارانه را دارند و فرودستان و کارگرانی که بارها به مثابه گوشت دم توپ مصرف شده‌اند، باید در مقابل خط سیاسی منحط پروغریبی که چهل سال است در کنار سرکوب‌گران، فاجعه به

بار آورده، ایستادگی کنند. همزمان هر درجه از ایستادگی و مقاومت در برابر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی تهاجمی دولت سرمایه‌داری در ایران، می‌تواند نقطه‌ی امیدوی باشد در دل توده‌هایی که مسیری برای خروج از این انسداد سیاسی طلب می‌کنند. سرعت وقایع و تحولات، دشواری‌ها و موانعی پیش می‌آورد که تحرک و روشن‌بینی بیشتری را از پیشروان مبارزه‌ی طبقاتی طلب می‌کند. لذا سیاست مشخص در قبال این وضعیت الزامی است. در این راستا سعی می‌کنم نکاتی را مطرح کنم و انتظار بر این است تا دیگر کوشندگان نیز سهم خود را ایفا نمایند.

۱- برخی گمان می‌کنند جنگ هنوز شروع نشده، غافل از اینکه ما هم اکنون در صحنه‌ی نبردیم. کسی که فکر می‌کند جنگ هنوز واقعاً شروع نشده، قطعاً می‌خواهد تسلیم شود. اما ممکن است زمانی برای تسلیم شدن نیز باقی نمانده باشد. سیاست کارگری باید معطوف به این واقعیت باشد و آینده‌ی مبارزات خود را در این شرایط برنامه‌ریزی کند. سیاست نه به جنگ، وقتی کشوری مورد تهاجم امپریالیستی قرار گرفته است، سیاست تسلیم است. سیاست دفاع میهنی به ظاهر سراسر است، اما وقتی حاکمیت سرمایه، طبقه‌ی کارگر را به مثابه سنگ زیرین آسیاب طلب می‌کند، باید مورد حمله قرار بگیرد تا از تعرض به معیشت و سرکوب سازمان‌های کارگری عقب نشینی کرده و شرایط دفاع مهیا شود. وقتی مدیر عامل هفت تپه (اسد بیگی)، ترور قاسم سلیمانی را تسلیت گفته و آمادگی مردم برای جنگ را اعلام می‌کند قرار نیست خودش به جنگ برود، این زالویی که خون کارگران هفت تپه را مکیده، حالا جان کارگران را در جنگ طلب می‌کند. در شرایط جنگی، هرگونه ادغام در نیروهای سیاسی بورژوازی موجود از جمله اپوزیسیون و حاکمیت، به معنای قربانی کردن سیاست کارگری است. کارگران موظف هستند صحنه جنگ را به درستی تشریح کرده و نقش نیروهای امپریالیستی را افشا کنند. همزمان کارگران باید تعرض سرمایه‌داری و دولت سرمایه به طبقه‌ی کارگر را به عنوان سیاست‌های خائنانه رسوا کنند.

۲- شکست یا پیروزی در این وضعیت برای طبقه‌ی کارگر حیاتی است. کارگران ایران هم‌صدا با تمام ملت‌های خاورمیانه باید خواهان خروج آمریکا از منطقه باشند. احتمال این وجود دارد که شکستی جبران‌ناپذیر از زاویه‌ی سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ی دولت ایران به کشور تحمیل شود. سیاست کارگری باید معطوف به افشا و روشنگری باشد. ناکارآمدی دولت سرمایه‌داری در دفاع از کشور که از خود سرمایه‌دارانه بودن آن، نشأت می‌گیرد، باید بی‌رحمانه مورد حمله قرار بگیرد.



۳- امروز بیشتر از هر زمانی هم‌پیمانی اپوزیسیون مزدور با سیاست‌های آمریکا روشن شده است. طبقه‌ی کارگر لحظه‌ای نباید در عقب راندن این نیروهای سیاه درنگ کند. اگر تا دیروز به شکل حاشیه‌ای شعارهای ارتجاعی اینان از اعتراضات کارگری شنیده می‌شد از امروز انتظار می‌رود نه تنها این صداهای جزئی خاموش شوند، بلکه صداهای روشن و شفافی علیه این مزدوران به گوش برسد.

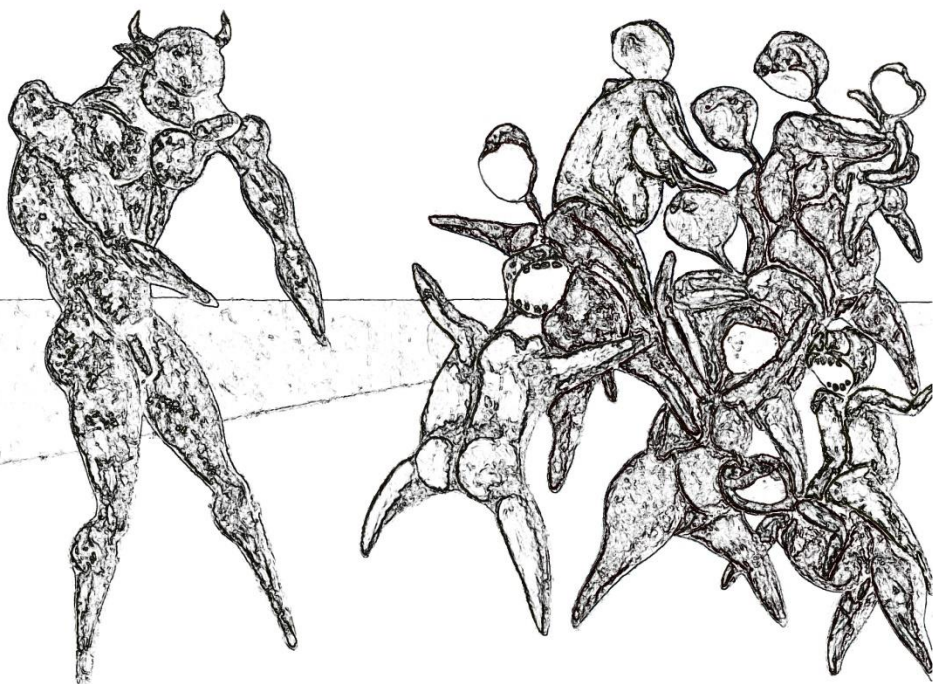
۴- آن جماعت گسترده‌ای که در مراسم تشیع ترورشده‌ها شرکت کردند، اگر چه از هم‌پیمانی با نیروهای آمریکایی در این لحظه مبرا هستند اما باید دانست که این جماعت گسترده، مقوله‌ی عدالت اجتماعی و نبرد طبقاتی را در هم‌پیمانی با دولت حاکم نادیده گرفته و به سادگی عدالت اجتماعی را به بهای امنیت فروخته‌اند. باید به این نیروهای وسیع اجتماعی گوشزد کرد که در غیاب سیاست عدالت‌طلبانه و سوسیالیستی، امنیت نیز به راحتی قربانی خواهد شد؛ همانطور که سیاست‌های سرمایه‌سالار تاکنون زمینه را برای هژمون شدن سیاه‌ترین پروژه‌های امپریالیستی در جنبش‌ها هموار کرده و صدای امپریالیسم در بسیاری از اعتراضات، از دهان توده‌ها فریاد شده است. بعد از این نیز ادامه این سیاست‌ها لطامت جبران‌ناپذیری به همراه خواهد داشت. گذشته از این، بعید نیست با گذشت زمان کوتاهی و رقیق شدن احساسات، شاهد نیروهایی باشیم که از میان همین تشیع‌کنندگان تن به تسلیم در برابر امپریالیسم می‌دهند.

۵- برای همه‌ی فرو دستان و طبقه‌ی کارگر باید روشن شود که سرمایه‌داری وطنی و بین‌المللی هر دو عاملان این شرایط تباه‌کننده‌اند. لذا به همان اندازه که شفاف باید علیه سیاست‌های جنگ‌افروزانه آمریکا ایستادگی کرد، باید در برابر سیاست‌های اقتصادی و اجتماعی سرمایه‌دارانه‌ی داخلی نیز به عنوان عامل تشمت و شکاف درون جبهه دفاعی، ایستاد.

سیاست کارگری در این دوره وظایف سنگینی بر دوش دارد. شکست‌ها و موانع پیشین همچنان پابرجا هستند و معضلات جدید نیز به آنها افزوده شده‌اند. با وجود همه مواردی که ذکر شد، نمی‌توان هیچ سیاست نجات‌بخش دیگری از هیچ نیروی اجتماعی جز طبقه‌ی کارگر انتظار داشت. تنها این طبقه و سیاست مستقل این طبقه است که می‌تواند مقاومتی حقیقی و سراسری را در برابر همه نیروهای تباه‌کننده برپا کند.

**اسد نوروزی**

## آذراب: بیاید کارگران را بزنی!



پیش از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و در بحبوحه‌ی درگیری و تنش میان کارگران و سرمایه‌داران، روشنفکران طرفدار سرمایه‌داری، شورای کارگران را «شورای سگ‌ها» می‌نامیدند. این نام‌گذاری صریح و بدون لاپوشانی می‌تواند شوکه‌کننده باشد، اما به چنین صداقتی باید توجهی خاص مبذول داشت. سرمایه‌داران تا هنگامی که قداست و کلاهمشان در معرض خطر قرار نگیرد، ادا و اطوارشان را کنار نمی‌گذارند. تا رسیدن چنین وقتی به وفور و با هیجانی عجیب از احقاق حقوق کارگران سخن می‌رانند، گویی که خودشان نیز دروغ‌های خودشان را باور دارند و به دروغ‌هایشان تعظیم می‌کنند. باید پذیرفت که برای هر تعریف و تحسینی میزانی دروغ و

گنده‌گویی ضروری است، اما چنین تعاریف و دروغ‌هایی، شوکه‌کننده‌تر از «سگ» نامیدن کارگران است. احتمالاً بسیاری از ما در چنین مواقعی و در مواجهه با چنین دروغ‌های شاخ‌داری از خودمان پرسیده‌ایم، چگونه می‌توان با چنین ایمان و باوری دروغ گفت؟ این سوال از آن سوال‌هایی است که شاید برای کارگران آذربایجان در برابر مدیران کارخانه یا استانداران استان مرکزی، بارها و بارها پیش آمده باشد. چگونه می‌توان با ایمانی راسخ دروغ‌های بزرگ گفت؟

## دولت و بحران

پس از جنگ با عراق، جمهوری اسلامی که با رکود و تورم دست و پنجه نرم می‌کرد، نیاز داشت ویرانی‌های ناشی از جنگ را بازسازی کند و کاهش میزان سودآوری واحدهای تولیدی را به نحوی جبران کند. دولت سرمایه‌داری ایران که در منظومه‌ی هم‌پیمانان آمریکا قرار نداشت و تحت تحریم بود، به راهکارهایی نیاز داشت که بتواند فشار را تحمل و وضعیت را بازسازی کند. راهکار پیشنهادی که از اواخر دولت میرحسین موسوی مطرح شد اما گام‌های اساسی آن بعد از این دولت برداشته شده بود، تعدیل ساختاری بود. تعدیل ساختاری، در کنار کاهش هزینه‌های دولت از طریق کاهش خدمات اجتماعی چون بهداشت و درمان و آموزش عمومی و همچنین آزادسازی قیمت‌ها، به دنبال خصوصی‌سازی بود. پیاده‌سازی سیاست‌های تعدیل ساختاری به طور معمول از طریق فشار بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به دولت‌ها تحمیل می‌شد، اما دولت ایران بدون چنین فشارهایی و به‌طور داوطلبانه تعدیل ساختاری و خصوصی‌سازی را آغاز کرد. در واقع، روش دولت برای مواجهه با بحران اقتصادی سال‌های پایانی جنگ این شد که مسئولیت افزایش بهره‌کشی از کارگران و سود و مدیریت تولید را به بخش خصوصی بسپارد. فشار تحریم و امپریالیسم و فشار تعدیل ساختاری، چون هر فشار دیگری که نیاز به شانه‌هایی برای تحمل دارد، به شانه‌ها و گرده‌های کارگران محول شد. دولت ایران هرچه از جانب تحریم و دیگر عوامل تحت فشار بیشتری قرار می‌گرفت، فشار بیشتری را به کارگران و فرودستان تحمیل می‌کرد.

در سال ۱۳۸۲ قرعه به نام شرکت صنایع آذربایجان افتاد و این شرکت وارد فرآیند خصوصی‌سازی شد، تا اینکه در سال ۱۳۸۸ آذربایجان به فریبز و ستار پرنا واگذار شد. طی مدیریت برداران پرنا تعداد کارگران آذربایجان از ۳۰۰۰ کارگر به ۱۶۰۰ کارگر کاهش پیدا کرد، تولید از ۲۰۰۰ تن در سال به ۱۸۰ تا ۳۰۰ تن رسید. کارخانه‌ای که

بسیاری از تجهیزات پیشرفته‌ی نیروگاه‌های برق، پتروشیمی، پالایشگاه و کارخانه‌های سیمان را نه فقط برای ایران که در سوریه، عراق و بلاروس تولید می‌کرد، به تولید خُرد رسید. حقوق کارگران و بازنشستگان آذربایجان به تعویق افتاد تا اینکه در مرحله‌ی آخر برادران پرنای، سند کارخانه را نزد بانک کشاورزی جهت اخذ وام گرو گذاشتند. با عدم بازپرداخت وام، بانک کشاورزی کارخانه را مصادره و مالک ۳۳ درصد سهام آذربایجان شد. داستان خصوصی‌سازی در همه جا بی‌شابهت به فیلم فارسی‌ها نیست. همه از یک طرح کلی واحد تبعیت می‌کنند اما در جزئیات تفاوت‌هایی دارند. آذربایجان هم چون اغلب داستان‌های خصوصی‌سازی، با بخش خصوصی واقعی شروع شد و به بانک ختم شد. اما همان دروغ‌های پرآب و تاب ما را به پایان فیلم‌ها امیدوار نگه می‌دارد. کدام دروغ؟

پیاده‌سازی هر سیاستی ملزومات و ضرورت‌هایی دارد که امکان کنار زدن موانع و آماده‌سازی شرایط مناسب جهت اجرای آن سیاست را فراهم کند. این ملزومات باید در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و امنیتی پخت و پز شود تا همه چیز مطبوع و قابل پذیرش به نظر رسد. این پخت و پز در دولت‌های سرمایه‌داری اهمیتی دوچندان پیدا می‌کند. هر چه برنامه‌های اقتصادی در تضاد بیشتری با منافع بخش غالب مردم قرار گیرد، دروغ‌های بزرگ‌تری جهت توجیه این برنامه‌ها لازم است. برای پیاده‌سازی و جا انداختن چنین دروغ‌هایی به نهادهای بزرگ‌تر و کارآمدتری نیاز است که بتوانند در سطوح مختلف در هماهنگی با هم، برنامه‌های اقتصادی علیه کارگران و فرودستان را طبیعی جلوه دهند. اقتصاد سرمایه‌داری در زمینه‌ی سیاسی، تلاش می‌کند دولت را به عنوان نهادی جا بزند که میان منافع گروه‌های مختلف، چه کارگر و چه کارفرما و چه فرودست و چه پول‌دار، نقشی خنثی دارد و طرف هیچ کدام نیست؛ همه را به یک چشم نگاه می‌کند و تنها برای افزایش رفاه عمومی تلاش می‌کند. سعی می‌کند این گونه نشان دهد که هرچه کارفرما شرایط بهتری داشته باشد، کارگران نیز از مواهب این بهبودی چیزی نصیبشان خواهد شد. کارگران و کارفرمایان باید دست در دست هم، جهد و کوشش کنند و با اتحادی سراسری کشور را بسازند. دولت خنثی تاکید دارد که اگر سیاستی اقتصادی چون خصوصی‌سازی یا موقتی‌سازی قراردادهای کارگران را پیاده می‌کند تنها برای منافع همه‌ی مردم است. اگر قیمت بنزین افزایش پیدا می‌کند به قصد تحقق عدالت است چه رویاهای جذاب، لذت‌بخش و زیبایی! تصویر مردمی که همه با هم برادرند و همه بازو به بازوی یک‌دیگر جهت خوشبختی و سعادت همگانی تلاش می‌کنند می‌تواند هر ذهن آگاهی را بفریبید. چنین تصاویری از مردمی یکدست، هم‌سو و هم‌هدف به

پیوست‌های فرهنگی نیازمند است. پیشبرد سیاست‌های اقتصادی و جا انداختن توهم دولت بی‌طرف، بدون شعارهای جذاب و دهن‌پرکن ناممکن است. به عنوان مثال وزیر کار از کارگران آذربایجان عذرخواهی کرده و فرموده‌اند که به مشکلات رسیدگی خواهد شد. اما این دروغ از جانب وزیری که برای خصوصی‌سازی شرکت‌های تامین اجتماعی که در واقع مستقیماً از حق بیمه‌ی کارگران ساخته شده، مأمور شده است، چگونه قابل باور است؟

اما میان برنامه‌های اقتصادی دولت سرمایه‌داری و شعارهایی که می‌دهد، آن چنان دره‌ی عمیقی وجود دارد که جز با روش‌های پلیسی و سرکوب نمی‌توان آن را پنهان کرد. هرچه این شکاف عمیق‌تر شود، نقش نیروهای سرکوب‌گر نیز بیشتر می‌شود. با شروع اعتراضات آذربایجان در شهریور ۱۳۹۶، کارگران اقدام به بستن مسیر اراک به تهران کردند. از پس انسداد جاده، پلیس وارد عمل شد و اقدام به سرکوب شدید کارگران کرد. در آخرین اعتراض کارگران در اواخر مهرماه ۱۳۹۸ نیز کارگران آذربایجان همچون کارگران هپکو راه آهن سراسری را مسدود کردند، و با ضرب و شتم پلیس مواجه و ۲۱ نفر از آن‌ها بازداشت شدند. اگر برای زمان کوتاهی نوار را به عقب برگردانیم بهتر می‌توان فهمید، نیروی سرکوب چگونه ساخته می‌شود. نیروهای یگان ویژه که در رژه‌های سالانه با نظم و آهنگی دقیق، سنگین و موقر و تحت اطاعت و کنترل محض جلوه‌های زیبایی از هماهنگی را برای ما مخاطبان به نمایش می‌گذارد، اما در وقت مقتضی همه‌ی آن نظم و وقار به کناری می‌رود و چون حیوان درنده‌خویی که تازه از قفس آزاد شده وحشیانه به کارگران هجوم می‌آورد، پس از شورش‌های معیشتی فرودستان در اوایل دهه‌ی هفتاد و در دولت هاشمی رفسنجانی تأسیس شد. با پیاده‌سازی سیاست‌های بی‌چیزسازی کارگران هم‌زمان نیرویی که به طور ویژه مسئول سرکوب و اکنش‌های کارگران و فرودستان به این نابودی است، ساخته و تجهیز شد.

اما سرکوب مستقیم توسط نیروهای پلیس بخشی از کلیت شیوه‌ی سرکوب است. سرمایه‌داری از طریق تغییراتی که در بنیادهای زندگی ایجاد می‌کند به سرکوبی نرم و پنهان اقدام می‌کند که شرایط را جهت سرکوب مستقیم فراهم کند. به عنوان مثال، دولت‌ها از طریق تنها کردن کارگران امکان مبارزه و مقاومت کارگران را تضعیف می‌کنند. این تک و تنها سازی به روش‌های مختلفی پیاده‌سازی می‌شود. سرمایه‌داری از سویی با جدا کردن کارگران از حمایت‌های خانوادگی و فامیلی، آن‌ها را به تن دادن به کار در هر شرایطی مجبور می‌کند، و از طرف دیگر از طریق ابزارهای سرگرم‌کننده چون اینستاگرام همه چیز را به کنش‌هایی فردی و در خلوت تقلیل

می‌دهد. تمام تلاش سرمایه‌داری در این راستاست که هرکس تنها به منافع خویش فکر کند. جاافتادن چنین نگاهی به سرمایه‌داری این امکان را می‌دهد که در سطحی کلان‌تر، یعنی در سطح واحدهای تولیدی نیز هر گروه کارگری تنها به منافع جمع خویش فکر کند. می‌توان همین عقیده را به سطوح بالاتر نیز تعمیم داد، آن جا که کارگران و فرودستان هر کشوری تنها در پی منافع خود هستند و خود را در شعار «نه غزه نه لبنان، جانم فدای ایران» متبلور می‌کنند. با این حال، در اراک با اعتراضات مشترک آذراب و هپکو درجه‌ای از عبور از این وضعیت را مشاهده کردیم. در اعتراضات اخیر هپکو نیز که تعدادی از کارگران آذراب با حضور در هپکو آن‌ها را همراهی کردند، جرقه‌های تلاش برای ایجاد همدلی و اتحادی کلان‌تر زده شد. اما تخطی از فردگرایی سرمایه‌داری همیشه تاوان سنگینی دارد، به همین دلیل این کارگران با مجازات مواجه شدند. دولت سرمایه‌داری تنها یک چیز می‌خواهد، کارگرانی تنها، سر به زیر و حاضر به یراق برای استثمارشدن. دادستان اراک در واکنش به اعتراضات کارگران آذراب ابراز همدلی کرده اما آن‌ها را مستحق تنبیه و مجازات دانسته است. دادستان اراک هم خدا را می‌خواهد هم خرما را. هم می‌خواهد نشان دهد رنج کارگران را درک می‌کند و از سوی دیگر وظیفه‌اش به عنوان یک دادستان خوب و مامور سرکوب را انجام دهد. دادستان اراک می‌گوید: «من رنج شما را می‌فهمم، اما بیایید کارگران را بز نیم».

سیاست‌های خصوصی‌سازی و تعدیل ساختاری عمدتاً از حدود سال‌های ۱۹۸۰ در واکنش به بحران اقتصادی دهه‌ی ۷۰ میلادی پیشنهاد و در نقاط مختلف جهان پیاده شد. دولت‌های سرمایه‌داری اگر مجال یابند و توزان قوای طبقاتی اجازه دهد، از هر بحرانی جهت بازسازی و بهبود وضعیت کسب سود استفاده می‌کنند. می‌توان گفت سرمایه‌داری از بحران هم کسب سود و منفعت می‌کند. آن چه پس از بحران دهه‌ی ۷۰ میلادی با خصوصی‌سازی اتفاق افتاد، افزایش میزان استثمار و کاهش دستمزد بود. تحت لوای افزایش «بهره‌وری»، از یک سو به واسطه‌ی افزایش شدت کار هر کارگر در مدت مشخص، کالای بیشتری برای سرمایه‌داران تولید می‌شود و از سوی دیگر، سرمایه‌داران با تغییر قوانین کار، موقتی‌سازی قراردادهای و کاهش دستمزدها سود بیشتری به جیب می‌زنند. این شرایط که در عین حال، اغلب موجب افزایش بیکاری می‌شود، با افزایش ناامنی شغلی، امکان مبارزه و مقاومت از جانب کارگران را نیز کاهش می‌دهد. این چنین می‌توان از آب دبه دبه کره گرفت. بعد از قریب به ۴۰ سال از شروع این سیاست‌ها و دیدن تبعات آن بهتر می‌توان به وضعیت امروز آذراب نگاه کرد. با ذکر یک واقعیت جالب آغاز کنیم. همزمان با اعتراضات کارگران آذراب و نارضایتی

گسترده‌ی آنان، در حالی که زیان خالص شرکت آذراب در ۹ ماهه نخست سال ۹۸، بیش از ۲۶۰۴ میلیارد تومان بوده است، قیمت هر سهم آذراب در بازار بورس تهران، در دوره‌ی یک‌ساله منتهی ششم اسفند ۹۸، ۶۴۶ درصد رشد کرده است! در سرمایه‌داری این چنین همه‌ی واقعیت‌های موجود در کارخانه و وضعیت کارگران دود می‌شود و به طرز مضحکی قیمت سهام همان کارخانه افزایش نجومی پیدا می‌کند. در وضعیت بحران اقتصادی و همزمان با اعتراضات کارگران، سرمایه‌دارانی که سهام آذراب را در اختیار داشتند از محل رشد قیمت سهام خود، سود ۶۴۶ درصدی به جیب زدند!

این اما ابتدای داستان نیست و بهتر است کمی وارد دنیای شیرین خیال شویم. در وضعیت بحرانی اقتصاد ایران اگر ما خود را به جای برادران پرنا بگذاریم و یک کارخانه‌ی بزرگ و مادر را مفت و مجانی در اختیار ما قرار دهند چه کاری انجام می‌دهیم؟ ابتدا برای افزایش سود، تعداد کارگران را کم می‌کنیم، از باقی کارگران کار بیشتری می‌کشیم و حقوق پرسنل اخراج شده را با شوری وصف‌ناشدنی خرج می‌کنیم. برای محکم‌کاری قراردادهای موقت کرده و امکان هر مقاومتی را سلب می‌کنیم. در مرحله‌ی بعد در صورت بحرانی شدن شرایط اقتصادی، با فروش زمین یا ابزارآلات کارخانه و یا از طریق گرفتن وام به نام کارخانه، سودی کلان به جیب زده و کارخانه را تعطیل می‌کنیم. به ویژه آن که می‌دانیم کاری خلاف قانون انجام نداده‌ایم و کسی نمی‌تواند یقه‌ی ما را بگیرد. در واقع ما با یک ساختار مسلط جهانی مواجهیم که استثمار و چپاول را در ذات خویش و به شکل قانونی به همراه دارد و هر کسی بر آن صندلی بنشیند، تنها به دنبال افزایش سود است و در چنین شرایطی به شکل قانونی با همین روش‌ها به چپاول دست خواهد زد. تمام تاریخ سرمایه‌داری را می‌توان در مسیری که آذراب پیمود مشاهده کرد. واکنش دولت‌ها به این شرایط بحرانی و کاری که بخش خصوصی واقعی انجام می‌دهد چیست؟

شرایطی که سرمایه‌داری و لیبرالیسم ایجاد کرده، به ایجاد بحرانی مزمن و مداوم منجر شده است که تمام فشار بر شانه‌های فرودستان سنگینی می‌کند. این دولت‌ها بیش از همیشه ناچارند برنامه‌ای واقعی برای خروج از این وضعیت ارائه دهند، در عین حال بیشتر از هر زمانی از انجام آن ناتوان‌اند. در این مسیر عامل درد به عنوان درمان استفاده می‌شود. خصوصی‌سازی‌های بیشتر، استثمار بیشتر و آزادسازی بیشتر قیمت‌ها به عنوان تنها مسیر تسلی و آرامش معرفی می‌شود. اما در کنار این مسیر، دولت‌ها تلاش می‌کنند بحران اقتصادی را از طریق دستکاری در دو سطح جبران کنند. نخست از طریق افزایش سرکوب و دوم و مهم‌تر از آن تغییر

ساختارهای اداری و دولتی. رئیس قوه قضائیه در مقام منجی ظاهر می‌شود، به کارخانه‌ها سرکشی می‌کند و وعده می‌دهد کار به دستان پرتوان بخش خصوصی واقعی و متخصص سپرده خواهد شد. رئیس سازمان خصوصی‌سازی به جرم اجرای قانونی که موظف به اجرای آن بود بازداشت می‌شود تا نفر بعدی همان کار را با ظاهری شکیل‌تر و زیباتر انجام دهد. دولت ایران از بحران موجود، جهت تشدید استثمار کارگران استفاده می‌کند. اما در انتها آن چه غایب است تغییر اساسی برنامه‌های اقتصادی، افزایش دستمزد، توقف خصوصی‌سازی، توقف آزادسازی قیمت‌ها و آزادی ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری است.

### کارگران: چرا و چگونه؟

مبارزات کارگران و فرودستان مسیری پر از سنگلاخ و موانع است که بدون پوشیدن کفش مناسب امکان طی کردن مسیر ناممکن است. در برابر این دیوار بلند هیچ مسیر رو به عقبی وجود ندارد. برگشت به عقب تنها تشدید فلاکت است. یکی از بُروزهای بازگشت به عقب، احساس شرم کارگران مقابل خانواده است. در این احساس شرم برابر چشمان خانواده نوعی تفکیک میان شرایط کارگر و خانواده‌اش پنهان است. شرایطی که سرمایه‌داری به طبقه‌ی کارگر تحمیل می‌کند تنها به کارخانه و فرد کارگر محدود نمی‌شود. خصوصی‌سازی آموزش، درمان و تفریح ادامه‌ی خصوصی‌سازی کارخانه‌ها است که متوجه خانواده‌ی کارگر می‌شود. احساس شرم به معنای ارتکاب خطا و گناه است. احساس شرم ناشی از القای این نکته است که فقر کارگر یا فرودست، ناشی از بی‌عرضگی یا کم‌هوشی کارگر بوده و با ساختاری که به طور مداوم در حال تولید فقر و فلاکت است، ارتباطی ندارد. در عین حال که همگی می‌دانیم خالی بودن دست و جیب کارگران نه ناشی از خطا یا بی‌عرضگی کارگر بلکه به دلیل سیاست‌های سرمایه‌دارانه‌ای است که از هر سو به تمام جوانب زندگی انسان هجوم می‌آورد. آن چه می‌بایست به جای چنین احساس شرمی بنشیند، آگاهی و شور برای مبارزه و سازماندهی است. احساس شرم چگونه جای خود را به آگاهی مبارزاتی و سازمان‌دهی می‌دهد؟

کارگران روسیه در ژانویه سال ۱۹۰۵ جلوی کاخ پادشاه روسیه جمع شدند و حقوق اولیه‌شان را خواستار شدند. در این تجمع بیش از هزار کارگر کشته شد. آن چه پس از این حادثه در روسیه اتفاق افتاد چیزی بیش از سوگواری و پذیرش قربانی بودن بود. آنان در دادنامه‌شان به تزار این گونه نوشته بودند: «... ما همگی گدا و بی‌نوا شده‌ایم، زیر بار ستم و کار طاقت‌فرسا خُرد گشته‌ایم، ما از زمره‌ی آدمیان محسوب نمی‌شویم، بلکه با ما



همچون بردگانی رفتار می‌شود که باید سرنوشت تلخ خویش را در سکوت تاب آورند. ما این سرنوشت را تحمل کرده‌ایم، ولی اینک بیشتر و بیشتر به درون ژرفای فقر، بی‌عدالتی و جهل رانده می‌شویم... پادشاه، بی‌وفا تحمل‌ناپذیر ستم کارگزاران حکومت را از گردن ما بردار. دیوار حائل میان خود و مردمانت را ویران ساز، و به آنان رخصت ده تا دست در دست تو کشور را اداره کنند». پس از کشتار کارگران، امیدواری به پادشاه ناپود شد و از دادنامه تنها جمله‌ی آخر در ذهن کارگران باقی ماند: «ما خود را با شادمانی فدا می‌کنیم نه با تلخی و اجبار». کارگران متوجه شدند تنها به بازوهای درهم‌تیده‌ی خود می‌توانند تکیه کنند. پس از این حادثه بود که کارگران مهم‌ترین گام را برداشتند و اقدام به ساختن اتحادیه‌های خود و برای خود کردند. فدا کردن با شادمانی نه از طریق مبارزه‌ی تکی و منفرد بلکه با ساختن اتحادیه و تشکل‌های مستقل کارگری بود که به وقوع می‌پیوست. در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول و جنگ میان آلمان و روسیه، اتحادیه‌های ساخته‌شده در سال ۱۹۰۵ مسیر مبارزات را بیشتر و بیشتر به پیش بردند. با پیش‌روی اتحادیه‌ها، برخی از سرمایه‌داران روسی آرزو می‌کردند ارتش آلمان پیروز شود و ویلهلم، پادشاه آلمان اتحادیه‌ها را نابود کند. برخی از سرمایه‌داران روسیه، پیروزی دشمن در جبهه‌ی روبرویی را به احقاق حقوق کارگران ترجیح می‌دادند و امیدوار بودند که جنگ و گرسنگی کارگران را سر عقل بیاورد! اگر جنگ ادامه پیدا می‌کرد یا آلمان پیروز می‌شد چه اتفاقی می‌افتاد؟ بخش‌هایی از سرمایه‌داران روس با گل به پیشوازی می‌رفتند و هزاران کارگر کشته می‌شدند. چنین وضعیتی بی‌شابهت به وضعیت امروز ما نیست. با پیروزی آمریکا چه کسانی کشته خواهند شد؟ سرمایه‌داران؟!!

سری به آفریقا بزنیم. بعد از سال ۱۹۸۰ در جاهایی چون تانزانیا یا سیرالئون به دلیل تورم و کاهش ارزش پول ملی، نرخ مزد واقعی کارگران به خصوص در شهرها سالانه به طور میانگین تا ده درصد کاهش پیدا کرد. سقوط مزدها در جایی نظیر سیرالئون، شعله‌ی آتش جنگ داخلی را روشن کرد و در این شرایط، کارگران تنها با تبدیل شدن به یک جنگجو برای یکی از طرفین جنگ می‌توانستند حقوق مکفی دریافت کنند. نظیر چنین بحران و افزایش فقری پیش از جنگ در سوریه نیز اتفاق افتاد و این بحران به یکی از زمینه‌های بُروز جنگی ویرانگر تبدیل شد. تورم و کاهش ارزش پول ملی و به دنبال آن سقوط نرخ واقعی حقوق کارگران موقت و غیرموقت همان وضعیتی است که در ایران نیز شاهد آن هستیم. چنین شرایطی، «بهترین» زمان جهت مداخله‌ی نیروهای خارجی مدافع منافع سرمایه‌داران بین‌المللی است. آن‌ها با تحریم بر آتش بحران اقتصادی و نارصایتی می‌دمند تا از پس آن بتوانند منافعشان را از طریق سقوط دولت‌ها یا جنگ داخلی به پیش برند. به

عراق بنگرید که پس از حمله‌ی آمریکا به این کشور، چگونه به عرصه‌ی تاخت و تاز شرکت‌های بزرگ غربی تبدیل شد و هنوز با گذشت ۱۷ سال از اشغال این کشور توسط آمریکا، مردم آن، آب خوش از گلوبشان پایین نرفته و حتی از ابتدایی‌ترین خدمات نظیر جریان دائمی آب و برق نیز در بسیاری از مناطق، محروم هستند. در واقع، می‌توان این طور گفت که طبقه‌ی کارگر ایران میان سرمایه‌داری داخلی و دولت آن و سرمایه‌داری و امپریالیسم خارجی در کمین نشسته، گیر افتاده است و هر دوی این‌ها، قطار را به سمت دره هدایت می‌کنند. آمریکا از طریق حمایت از گروه‌هایی چون سلطنت‌طلبان، مجاهدین و تجزیه‌طلبان در پی روی کار آوردن دولتی همسو یا تجزیه‌ی ایران و در پی آن غارت منابع ایران و ویرانی برای ایجاد شرایطی مناسب برای حضور شرکت‌های آمریکایی است که کارگران ایران را این بار آمریکایی‌ها یا سرمایه‌داران کراواتی سه‌تیغه استثمار کنند و یا شلاق بزنند. و همزمان در کنار این، به دنبال آن است تا با تصرف این قلمروی جغرافیایی و روی کار آوردن یک دولت متحد خود، جایگاه برتر خود در دنیای سرمایه‌داری را برای دوره زمانی طولانی‌تری تضمین کند. آیا کارگران می‌توانند چون سوریه یا سیرالئون به پیاده نظام دشمنان‌شان تبدیل شوند؟

پس از دهه‌ی ۸۰ میلادی، سرمایه‌داری در سراسر جهان به سمت تبدیل نیروی متخصص با حقوق، مزایا و بیمه به کارگران غیررسمی، موقت، بدون بیمه و با حقوق پایین حرکت کرد. در واقع حقوقی که کارگران سال‌ها برای آن مبارزه کرده بودند، یکی یکی از آن‌ها باز پس گرفته شد. این شرایط به خصوص در کشورهای در حال توسعه چون ایران در شرایط بحران و رکود شدت بیشتری به خود گرفت. در بسیاری موارد، فروش کارخانه یا ماشین‌آلات و زمین‌های کارخانه، سود فوری‌تر و بیشتری از تولید داشت. این روند موجب افزایش تعداد کارگران غیررسمی شد که ناچار می‌شدند به کارهای موقت چون دست‌فروشی یا مسافرکشی روی آورند. کارگران آذربایجان نیز هم چون کارگران آونگان در همین مسیر قرار دارند. اگر مسیر به همان روال پیشین ادامه پیدا کند، کارگران آذربایجان نیز از کارگران متخصص به کارگرانی غیررسمی مبدل می‌شوند. در طول همه‌ی این سال‌ها با رشد روند خصوصی‌سازی از یک سو و نابودی محیط زیست که منجر به بیکاری کشاورزان شده است، هر روزه به تعداد کارگران غیررسمی افزوده می‌شود. این فرآیند موجب افزایش فلاکت و فساد، پراکندگی کارگران و کاهش امکان همبستگی و اتحاد شده است. در چنین شرایطی، کارگران غیررسمی جان به لب رسیده اعتراض می‌کنند، اما به واسطه‌ی پراکندگی، عدم وجود اتحاد و سازمان‌دهی، عمدتاً پس از شورش‌های کور سرکوب شده و کشته می‌شوند. کارگران پراکنده، جان به لب‌رسیده، بدون سازمان و آگاهی طبقاتی حتی می‌توانند تبدیل

به نیرویی شوند که برای سلطنت طلبان بیرون از گود، کف خیابان آمده و کشته شوند. اسامی و تعداد فرودستان کشته شده می‌تواند تبدیل به کارتی شود که همدستان آمریکا برای پیاده‌سازی نقشه‌های سپاه‌شان از آن استفاده کنند. به همه‌ی این دلایل، آینده‌ی کارگران آذربایجان و تمامی کارگران رسمی یا صنعتی ایران به کارگران غیررسمی یا غیرصنعتی گره خورده است. به دلیل عدم پراکندگی مکان کار، دوستی‌های شکل گرفته و منافع واحد، کارگران واحدهای صنعتی، امکان بیشتری برای ایجاد اتحادیه‌ها و به عهده گرفتن نقش پیشرو در مبارزات دارند. کارگران آذربایجان می‌توانند با کارگران دیگر کارخانه‌ها و طرح خواسته‌های مشخص، در مقابل خصوصی‌سازی بایستند و با طلب آزادی تشکل‌های کارگری، افزایش دستمزد و تغییر سیاست‌های اقتصادی سرمایه‌دارانه، مبارزات را گامی به پیش برند و کارگران غیررسمی را با خود همراه کنند و آن‌ها را از تبدیل شدن به نیروی دشمنان‌شان برحذر دارند و مسیر رهایی‌بخشی را پیش روی فرودستان قرار دهند. آنچه از زمان پیدایش کارخانه‌ی آذربایجان بر آن گذشته است، بخشی از تاریخ سرمایه‌داری را در خود به همراه دارد، و در سمت دیگر آن، یعنی کارگران نیز، بخش دیگری از تاریخ سرمایه‌داری پنهان است. مبارزات کارگران آذربایجان بخشی از سال‌ها مبارزه‌ی کارگران در سرتاسر جهان علیه سرمایه‌داری است که هم با گذشته پیوند دارد و هم می‌تواند برای آینده تعیین تکلیف کند. آینده از پیش نوشته‌شده و مقدر نیست، بلکه آینده از طریق مبارزات جمعی، آگاهانه و هدفمند انسان‌ها ساخته می‌شود. کارگران آذربایجان بخشی از نویسندگان آینده هستند که در صورت عدم اتحاد با دیگر کارگران به قربانی‌های تاریخی که در آینده برایشان از جانب دیگران نوشته می‌شود، تبدیل خواهند شد.

## مصطفی زمانی

## اهداف آمریکا از ترور قاسم سلیمانی و پاسخ‌های دولت ایران



دولت آمریکا در تاریخ ۱۳ دی‌ماه ۱۳۹۸، قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس ایران، و همراهان وی را در فرودگاه بغداد، ترور کرد. قاسم سلیمانی، دارنده‌ی بالاترین نشان نظامی ایران بود و چهره‌ی اصلی راهبرد امنیت منطقه‌ای دولت جمهوری اسلامی در چند دهه‌ی گذشته بود. او سهمی اساسی در پایه‌ریزی نظام اتحادهای منطقه‌ای دولت ایران، از افغانستان گرفته تا یمن، عراق، سوریه و لبنان داشت و این نظام اتحاد منطقه‌ای با برخی دولت‌ها و گروه‌های سیاسی (که در عین حال دارای قدرت نظامی هم بودند و هستند)، برای دولت ایران، قدرت و نفوذ منطقه‌ای ایجاد کرده بود؛ قدرت و نفوذی که همچنان پس از ترور او به دست دولت امپریالیستی آمریکا پابرجاست. در تاریخ پس از انقلاب ۵۷، آمریکا انواع و اقسام طرح‌های امپریالیستی و دسیسه‌های خرابکارانه را علیه ایران، طراحی و پیاده‌سازی کرده است؛ اما این نوع اقدام، یعنی ترور مستقیم یکی از عالی‌رتبه‌ترین و تأثیرگذارترین مقامات دولتی (ارتش و نیروهای نظامی بخشی از کلیت دولت‌ها هستند)، اقدامی بی‌سابقه در تاریخ روابط آمریکا و ایران است.

دولت آمریکا با چه رویکردی، این ترور را انجام داد و بلافاصله نیز مستقیماً مسئولیت آن را برعهده گرفت؟ آیا این اقدامی یکباره و ناگهانی بود؟ بدین ترتیب که دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، محاصره‌ی سفارت آمریکا در منطقه‌ی سبز بغداد توسط نیروهای حشدالشعبی در تاریخ دهم و یازدهم دی‌ماه ۹۸ را که در واکنش به بمباران مواضع حشدالشعبی توسط ارتش آمریکا صورت می‌گرفت، «از تلویزیون» دیده بود و «یادِ تصرف سفارت آمریکا در تهران در سال ۱۳۵۸ و یا کشتن سفیر آمریکا و چند مأمور سازمان سیا در بنغازی لیبی در سال ۱۳۹۱ افتاده بود» و به قول برخی، «خون‌اش به جوش آمده بود» و در اقدامی ناگهانی، تصمیم ترور قاسم سلیمانی را اخذ و اجرا کرده بود. با این‌که تصمیمی یکباره و ناگهانی نبود، و در این تصمیم، عنصری راهبردی وجود داشت و آمریکا با این ترور، قصد داشت عنصری جدید را به سیاست تهاجم امپریالیستی خود علیه ایران اضافه کند؟

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا، در «توضیح» علت این ترور گفت که «دولت ایران و متحدان آن، قصد حمله به چهار سفارتخانه آمریکا را داشته‌اند و ترور سلیمانی، اقدامی پیش‌دستانه برای جلوگیری از این خطر فوری بوده است». مقامات آمریکایی در روزهای پس از ترور قاسم سلیمانی، حتی نتوانستند رسانه‌های امپریالیستی خود را با این «توضیح» جعلی قانع کنند! قصد آمریکا از این ترور را باید در چیزی جز این روایت ساختگی، که این ترور، «یک اقدام دفاعی ناگهانی» برای «پیش‌گیری از یک خطر قریب‌الوقوع» بوده است، جستجو کرد. این روایت، حتی «سندی» برای ارائه به رسانه‌های درنده‌خویی نظیر فاکس نیوز، سی‌ان‌ان و بی‌بی‌سی نداشت.

اظهارات مایک پمپئو، وزیر امور خارجه آمریکا، خیلی زود نحوه‌ی نگرش دولت آمریکا به ترور قاسم سلیمانی را نشان داد. او درست دو روز بعد از ترور قاسم سلیمانی در ۱۵ دی‌ماه ۹۸ گفت که «استراتژی آمریکا در مقابله با ایران»، «به‌جای تمرکز بر نیروهای نیابتی ایران در عراق و سایر نقاط خاورمیانه»، «هدف قرار دادن تصمیم‌گیران واقعی این کشور» است. پمپئو در مصاحبه با ای‌بی‌سی نیوز گفت که سیاست دولت ترامپ، «مثل دولت‌های پیشین آمریکا»، هدف قرار دادن نیروهای نیابتی ایران نیست: «ما رویکرد متفاوتی اتخاذ کرده‌ایم. ما به اندازه‌ی کافی به رژیم ایران گفته‌ایم که شما نمی‌توانید با استفاده از نیروهای نیابتی، قیصر دربروید و فکر کنید که سرزمین‌تان ایمن است و امنیت دارد. ما با حمله به تصمیم‌گیران واقعی شما، واکنش نشان می‌دهیم؛ با

حمله به افرادی که این تهدید از جانب جمهوری اسلامی را سبب شده‌اند». پمپئو با این اظهارت خود، رسماً از استراتژی ترور رهبران دولتی در ایران رونمایی می‌کرد و بی‌پرده می‌گفت که دولت آمریکا مستقیماً وارد کارزار ترور در ایران شده است.

وزیر امور خارجه آمریکا در روز ۱۷ دی ۹۸، یک روز پیش از حمله‌ی موشکی ایران به پایگاه نظامی آمریکا در عراق، «پیروزمندانه» گفت عملیاتی نظیر ترور قاسم سلیمانی، مؤلفه‌ای از «کمپین فشار حداکثری دولت آمریکا علیه ایران» است و در آینده نیز این عملیات‌ها می‌تواند تکرار شود. او گفت که کمپین فشار حداکثری، «یک مؤلفه‌ی اقتصادی، یک مؤلفه‌ی دیپلماتیک و یک مؤلفه‌ی نظامی دارد». مؤلفه‌ی اقتصادی کمپین امپریالیستی فشار حداکثری، تحریم‌های بسیار شدید و محاصره‌ی اقتصادی ایران، و مؤلفه‌ی دیپلماتیک این کمپین، بسیج سفرای تسلیم، نظیر امانوئل مکرون، رئیس‌جمهور فرانسه و شینزو آبه نخست‌وزیر ژاپن، برای دیدار با مقامات ایران و نشان دادن «مزایای» تسلیم در برابر آمریکا و همزمان تلاش برای ایجاد اتحادهای فراگیر علیه ایران با هدف فشار بر این کشور بود و آمریکا از مؤلفه‌ی نظامی نیز با ترور یکی از مقامات ارشد ایران، رونمایی می‌کرد.

ژنرال دیوید پترائوس، رئیس سابق سازمان سیا و فرمانده پیشین سنتکام، که چهره‌ی بسیار شناخته‌شده‌ای در خاورمیانه است، در همان روز ترور قاسم سلیمانی، در مصاحبه با فارین پالیسی گفت که ترور قاسم سلیمانی، «تلاش بسیار برجسته‌ای در جهت احیای بازدارندگی آمریکا» در مقابل رفتارهای به اصطلاح «مخرب» ایران در منطقه خاورمیانه بوده است و «واکنش‌های نسبتاً جزئی پیشین»، مثل واکنش‌ها به حمله به نفتکش‌ها یا هدف قرار دادن پهپاد آمریکایی، باعث «تضعیف بازدارندگی» شده بود.

مایک پمپئو، وزیر امور خارجه آمریکا هم چند روز بعد در یک سخنرانی در «اندیشکده» هوور در دانشگاه استنفورد، عیناً همین استدلال پترائوس را تکرار کرد و گفت: «دولت ترامپ در سیاست خود در قبال ایران، بازدارندگی را مجدداً مستقر کرده است». پمپئو گفت: «گرچه حمله پهبادی [به قاسم سلیمانی و همراهان او] در واکنش به حمله به یک پیمانکار نظامی آمریکا در ۲۷ دسامبر (۶ دی) و حمله ۳۱ دسامبر (۱۰ دی) به سفارت آمریکا در بغداد صورت گرفت، اما اثر بازدارنده آن باید در ابعاد راهبردی تعریف شود. بازدارندگی به معنای قانع ساختن طرف مقابل است که هزینه‌ی رفتار خاص او از منافع‌اش بیشتر است. دشمن شما باید بداند که شما نه تنها قابلیت تحمیل هزینه به او را دارید بلکه به این کار تمایل و اراده هم دارید». پمپئو استراتژی

سه‌گانه آمریکا در قبال ایران را این‌گونه توصیف کرد: «انزوای دیپلماتیک، فشار اقتصادی و بازدارندگی نظامی».

آمریکا با ترور قاسم سلیمانی قصد داشت یک عنصر راهبردی جدید را به تهاجم امپریالیستی خود علیه ایران اضافه کند و پروژه‌ی «تغییر رژیم» یا تغییر رفتار جمهوری اسلامی (ایجاد یک دگردیسی غرب‌گرایانه در دولت ایران) را یک گام جلوتر برد. این ترور، اقدامی ناگهانی و یکباره که ناشی از غیظ و غضب شخصی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا باشد، نبود و در آن عنصری راهبردی، با هدف تسریع در پروژه‌ی «تغییر رژیم» وجود داشت. در ادامه‌ی این ترور، برخی مقامات ذی‌نقوذ در واشنگتن صراحتاً پیشنهاد حمله به تأسیسات و پالایشگاه‌های نفتی ایران را مطرح می‌کردند. رئیس‌جمهور آمریکا خود صراحتاً می‌گفت که در صورتی که ایران در واکنش به ترور سلیمانی، «به هر آمریکایی یا به منافع آمریکا حمله کند، آمریکا به ۵۲ نقطه در خاک ایران حمله می‌کند».

اعتماد به نفس آمریکا در نتیجه‌ی شورش‌های با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه که در آبان ۹۸ در ایران شکل گرفته بود<sup>۵</sup>، و همچنین جنبش‌های ماهیتاً پروآمریکایی شکل گرفته در عراق و لبنان، بالا رفته بود و کاخ سفید گمان می‌کرد که وقت اضافه کردن عملی این عنصر راهبردی به سیاست تهاجم امپریالیستی‌اش فرا رسیده است. طرح حمله‌ی نظامی به ایران یا ترور مقامات ایران از سال‌ها پیش روی میز دولتمردان آمریکایی بود و آن‌ها سال‌ها بود که می‌گفتند «همه‌ی گزینه‌ها از جمله حمله‌ی نظامی روی میز است». آمریکا اکنون با ترور سلیمانی یک بخش این طرح دیرینه را اجرا کرده بود و دولت ایران را به اجرای بخش‌های دیگر آن، تهدید می‌کرد.

## ۲

ژنرال پترائوس در همان مصاحبه‌ای که به آن اشاره کردیم، در روز ترور قاسم سلیمانی گفته بود که وضعیت اقتصادی در ایران «بسیار متزلزل» است و از حیث داخلی به دلیل اعتراضات آبان‌ماه ۹۸، دولت ایران وضعیت «بسیار شکننده‌ای» دارد و این امر احتمالاً واکنش ایران به ترور قاسم سلیمانی را «محدود کند». سیاست‌مداران و افراد بسیاری در «انديشكده‌های» آمریکایی که از سیاست دولت ترامپ در قبال ایران حمایت می‌کنند، می‌گفتند که «اقتصاد ایران بسیار ضعیف شده است، رهبران ایران محتاط هستند و حاضر نیستند به

<sup>۵</sup> مقاله‌ی شورش‌های آبان ۹۸ و طبقه‌ی کارگر در همین شماره‌ی نشریه راه نور را بخوانید.

یک جنگ فراگیر با آمریکا وارد شوند». آنان می‌گفتند «آمریکا باید مراقب باشد اما ایران در وضعیتی قرار ندارد که پاسخ قاطعی به ترور قاسم سلیمانی بدهد». از نظر افرادی که دیدگاهی نزدیک به تیم امنیتی و سیاست خارجی دولت آمریکا داشتند، محتمل‌ترین گزینه این است که دولت ایران «محاسبات ریاضیاتی هزینه-فایده» را انجام خواهد داد، «بقای» خود را انتخاب خواهد کرد و در واکنش به اقدام آمریکا، دست به یک «عملیات متعارف نظامی مستقیم» نخواهد زد.

پیش از حمله ایران به پایگاه عین الاسد، طرفداران آمریکایی رویکرد دولت ترامپ در قبال دولت ایران، می‌گفتند که دونالد ترامپ، دوگانه‌ی دروغین «باج‌دهی به ایران یا جنگ گسترده با ایران» را که در دولت باراک اوباما، رئیس‌جمهور سابق آمریکا، حاکم بوده، درهم شکسته و نشان داده که می‌توان به ایران، هزینه‌ی سنگین تحمیل کرد اما در عین حال، وارد جنگ فراگیر نشد. همزمان آن‌ها می‌گفتند: «با وجود هارت‌وپورت‌هایی که از تهران به گوش می‌رسد، به احتمال زیاد آیت‌الله‌ها می‌دانند که آن‌ها نمی‌توانند یک درگیری گسترش‌یابنده را که در آن، چیزهای بسیار بیشتری نسبت به ابرقدرت دنیا برای از دست دادن دارند، تحمل کنند». در واقع، برآورد و تحلیل دولت آمریکا و «نظریه‌پردازان» نزدیک به آن، این بود که دولت ایران در واکنش به ترور قاسم سلیمانی، به سراغ گزینه‌های متعارف و مستقیم نظامی، نظیر حمله به پایگاه‌های آمریکایی نخواهد رفت، و اگر واکنشی هم نشان دهد، این واکنش از جنس «همان اقدامات همیشگی استفاده‌ی محدود نظامی از نیروهای نیابتی علیه مواضع نیروهای آمریکایی» خواهد بود و مثلاً با استفاده از «نیروهای نیابتی خود، به صورت محدود به نیروهای آمریکایی در عراق یا سوریه حمله خواهد کرد یا چند نفتکش متحده‌ان آمریکا را بدون برعهده گرفتن مسئولیت آن، هدف قرار خواهد داد». برای این‌که این برآورد درست از آب درآید، مقامات آمریکایی سعی کردند تا ایران را در دو راهی، «خویشترداری یا جنگ فراگیر» قرار دهند: «اگر واکنش نشان دهی و حمله کنی، ۵۲ نقطه در خاک ایران را می‌زنیم» و عباراتی از این دست... هدف همه‌ی این موارد، قرار دادن دولت ایران در این دو راهی بود.

### ۳

نظرگاهی که مبنای واکنش دولت ایران به ترور قاسم سلیمانی قرار گرفت، کاملاً با برآورد دولت آمریکا تفاوت داشت. آمریکا با ترور سلیمانی، عملاً یک عنصر راهبردی جدید به کمپین فشار حداکثری خود علیه دولت ایران افزوده بود و این عنصر، ماهیتی نظامی داشت. با ترور سلیمانی، استفاده از ابزار نظامی توسط



آمریکا، از حالت تهدید یا تبلیغات، یا عملیات خرابکارانه‌ی پنهانی، خارج شده بود و شکل واقعیت به خود گرفته بود. دولت ایران به این می‌اندیشید که اگر واکنشی راهبردی به این عنصر راهبردی جدید ندهد، احتمال این که آمریکا در ابعاد گسترده‌تری از گزینه‌ی نظامی علیه ایران استفاده کند، تا میزان زیادی افزایش می‌یابد. دولت ایران به این می‌اندیشید که اگر یک اقدام متعارف و مستقیم نظامی علیه اهداف آمریکا در منطقه صورت نگیرد، احتمال این که آمریکا در گام بعدی به اهدافی نظیر پایگاه‌های ایران یا اماکن نظامی ایران حمله کند، به شدت افزایش می‌یابد.

آمریکا قصد داشت با ترساندن دولت ایران از جنگ گسترده، مانع از اقدام مستقیم نظامی ایران شود؛ اما دولت ایران می‌دید اگر از گزینه اقدام نظامی مستقیم علیه اهداف آمریکایی استفاده نکند، احتمال حمله‌ی نظامی گسترده‌تر به ایران و لذا احتمال جنگ فراگیر آمریکا علیه ایران، افزایش می‌یابد. نتیجه‌ی این نظرگاه دولت ایران، تنها این می‌توانست باشد که ایران باید به یک هدف یا تعدادی از اهداف نظامی آمریکا، حمله متعارف نظامی کند و مستقیماً نیز مسئولیت آن را بر عهده بگیرد. دولت ایران همین کار را هم انجام داد و در ۱۸ دی ۹۸ به پایگاه نظامیان آمریکا در عراق، پایگاه عین الاسد، حمله موشکی کرد و بلافاصله نیز مسئولیت آن را برعهده گرفت.

ترور قاسم سلیمانی از سوی آمریکا یک اقدام راهبردی بود و هدفی راهبردی را در تهاجم امپریالیستی آمریکا علیه ایران دنبال می‌کرد؛ این هدف، سرعت بخشیدن به پروژه‌ی «تغییر رژیم» بود و استفاده‌ی مستقیم آمریکا از گزینه‌ی نظامی علیه ایران را رسماً اعلام می‌کرد. پاسخ ایران به این ترور نیز پاسخی راهبردی بود. این مهم‌ترین چیزی است که در تحلیل پاسخ ایران به ترور قاسم سلیمانی اهمیت دارد. مهم این نیست که چه تعداد از نظامیان آمریکایی در عین الاسد کشته شده‌اند یا دچار ضربه‌ی مغزی خفیف و غیرخفیف شده‌اند؛ مهم این است که دولت ایران در پاسخ به حمله‌ای راهبردی، واکنشی راهبردی را انتخاب کرد.

هدف پاسخ نظامی راهبردی دولت ایران به ترور قاسم سلیمانی، همان‌طور که مقامات نظامی ایران گفته‌اند، این نبود که تلفات انسانی روی دست آمریکا بگذارد؛ از حیث تلفات انسانی، پاسخ ایران یک پاسخ محدود نظامی بود؛ بلکه با حمله‌ی موشکی مستقیم به یک پایگاه آمریکایی، هدف ارسال عملی این پیام راهبردی بود که اگر آمریکا، گزینه‌ی جنگ نظامی با ایران را انتخاب کند، دولت ایران برای جنگ نظامی گسترده و فراگیر آماده است و اراده‌ی ورود به چنین جنگی را دارد.

سیاست آمریکا در قبال ایران، یک سیاست تماماً جنگی است و هرچه آمریکا، مؤلفه‌های جدیدی را به این سیاست تهاجم امپریالیستی خود می‌افزاید یا این تهاجم را شدت می‌بخشد، احتمال این که این سیاست تماماً جنگی، علاوه بر جنگ سیاسی و اقتصادی، به یک جنگ فراگیر نظامی هم بیانجامد، بیشتر می‌شود. با ترور قاسم سلیمانی توسط دولت آمریکا، آمریکا و ایران، یک گام به چنین جنگ نظامی فراگیری نزدیک‌تر شدند. اگر منطق مکانیکی بر عالم سیاست حکمفرما بود، در نتیجه‌ی سیاست تماماً جنگی دولت آمریکا، آمریکا و ایران باید لاجرم وارد جنگ نظامی فراگیر می‌شدند. حکمفرما نبودن این منطق مکانیکی نیز به این معنا نیست که احتمال وقوع چنین جنگی وجود ندارد. این احتمال وجود دارد و میزان آن نیز اندک نیست.

محاصره‌ی اقتصادی یک کشور، نه تنها احتمال وقوع یک جنگ فراگیر را افزایش می‌دهد، بلکه در پاره‌ای از اوقات، این محاصره خود مقدمه‌ای برای جنگ فراگیر یا حتی مرحله‌ای از آن است. هیچ دستگاه تحلیلی، نمی‌تواند قطعیت وقوع این جنگ یا زمان وقوع آن را پیش‌بینی کند؛ تنها چیزی که می‌توان گفت این است که سیاست تهاجم امپریالیستی آمریکا در قبال ایران، احتمال وقوع جنگ نظامی فراگیر را بالا برده است و مسئولیت این وضعیت خطرناک، برخلاف آنچه غرب‌گرایان ایرانی می‌گویند، برعهده‌ی دولت ایران که تحت محاصره‌ی آمریکا قرار دارد، نیست.

## ۵

پاسخ نظامی یکی از پاسخ‌هایی بود که دولت ایران به ترور قاسم سلیمانی داد. علاوه بر پاسخ نظامی، دولت ایران سعی کرد در داخل، با تشییع چندمیلیونی پیکر قاسم سلیمانی و ترویج ناسیونالیسم ایرانی، حول سیاست منطقه‌ای خود که در شورش‌های آبان‌ماه مورد اعتراض قرار گرفته بود، و همچنین حول حمایت «همه‌جانبه» از دولت جمهوری اسلامی، دست به بسیج اجتماعی بزند. تشییع پیکر قاسم سلیمانی به نمایش قدرت دولت ایران تبدیل شد و دستاوردهایی انکارناشدنی برای این دولت به‌همراه داشت. رهبران رنگارنگ اپوزیسیون پروغرب، میهوت تشییع میلیونی پیکر فرمانده‌ی ترور شده‌ی سپاه قدس شدند و همه‌ی جریان‌ها موجود در دولت جمهوری اسلامی، در اتفاق نظر با هم، از حمله به پایگاه نظامیان آمریکایی در عراق که بلافاصله پس از این تشییع صورت گرفت، حمایت کردند.

با این حال، تشییع میلیونی پیکر قاسم سلیمانی و بسیج اجتماعی شکل گرفته حول آن، نتوانست و نمی‌توانست اپوزیسیون پروغرب را از صحنه بیرون کند. این اپوزیسیون طی دهه‌ها، اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال متحد آمریکا را ساخته بود و همزمان توسط این اتمسفر کلان، خودش مکرراً بازسازی شده بود. عناصر این اتمسفر، طی دهه‌ها به مؤلفه‌ای ایمانی، خصوصاً برای اقشار متوسط «مدرن و تحصیل کرده» تبدیل شده و در برخی رویدادهای اجتماعی (نظیر شورش‌های آبان ۹۸)، این عناصر توانسته بود بخش‌هایی از سایر طبقات را نیز جذب خود کند. هنوز چند روزی از تشییع میلیونی پیکر قاسم سلیمانی نگذشته بود، که در این اتمسفر کلان، مجدداً تجمعاتی اعتراضاتی از جانب نیروهای اپوزیسیون پروغرب بر صحنه‌ی سیاست ایران ظاهر شد؛ حتی رهبران متکثر و رنگارنگ اپوزیسیون نیز انتظار نداشتند که به این زودی، بدنه‌ی اپوزیسیون پروغرب، دست به حرکتی خیابانی علیه جمهوری اسلامی بزند. آنان هنوز مبهوت تشییع میلیونی پیکر فرمانده سپاه قدس بودند که بدنه‌ای که ثاگوی «نظریات»، «اهداف» و «آرمان‌های» (به بیان دقیق‌تر، ضدآرمان‌های) آنان بود به خیابان آمد.

سقوط هواپیمای مسافربری اوکراینی، که در نتیجه‌ی اشتباه پدافند هوایی دولت ایران صورت گرفت، به مقدمه‌ای تبدیل شد تا خصوصاً در تهران، تجمعاتی با شکل امپریالیستی و سرمایه‌دارانه برپا شود. در این تجمعات، که در دی ۹۸ برگزار شد، عمدتاً بخش‌هایی از اقشار متوسط «مدرن و تحصیل کرده»، خصوصاً «دانش» جویان بی‌دانشگاه‌هایی نظیر امیرکبیر و صنعتی شریف، با شعارهایی سرنگونی طلبانه و امپریالیستی، به میدان آمدند، بیره‌های قاسم سلیمانی را آتش زدند و علیه او و دولت ایران شعار دادند. این تجمعات گرچه کم‌تعداد بود اما توانست بخشی از دستاوردهای داخلی تشییع پیکر قاسم سلیمانی را که دولت ایران به آن رسیده بود، زایل کند. این تجمعات، محدودیت‌های بسیج اجتماعی کلیدزده شده توسط دولت ایران را نشان داد و دولت و رئیس‌جمهور آمریکا، سرخوش از این که تعدادی از ایرانیان حاضر نشده‌اند روی پرچم آمریکا راه بروند، با دیدن این تجمعات، اعتماد به نفس بیشتری برای تشدید تهاجم امپریالیستی خود پیدا کردند. سیاست اجتماعی و اقتصادی دولت سرمایه‌داری در ایران در دهه‌های گذشته نه تنها به نحوی نبوده که اپوزیسیون پروغرب را خلع سلاح کند و اتمسفر کلان نفی امپریالیسم و تقدیس سرمایه‌داری لیبرال متحد آمریکا

را که همبسته‌ی آن است زایل کند، بلکه این سیاست برای این اپوزیسیون و اتمسفر سیاسی همبسته‌ی آن، دم‌به‌دم خوراک‌های تازه‌ای پخته و تدارک دیده است.<sup>۶</sup>

دولت ایران، همزمان با تلاش برای بسیج اجتماعی حول تشییع پیکر قاسم سلیمانی، در عراق از کارزاری سیاسی حمایت کرد که هدف آن اخراج نیروهای آمریکایی از این کشور است. این کارزار، موفقیت‌هایی به دست آورد: طرح اخراج نیروهای آمریکایی از عراق، در پارلمان عراق تصویب شد و تجمعات خیابانی گسترده‌ای علیه اشغال عراق توسط آمریکا شکل گرفت. آمریکا پروژه‌ی تضعیف دولت عراق و چندپاره کردن این کشور را عملاً از جنگ خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ میلادی و استقلال عملی کردستان عراق آغاز کرد و سپس با جنگ دولت جورج بوش در عراق در سال ۲۰۰۳، کار را به اشغال مستقیم این کشور کشاند. آمریکا با اشغال عراق، به صورت نظام‌مند تخم تفرقه، تشتت و جدایی‌طلبی را در ساختار دولتی این کشور کاشت و به اسم دموکراسی، تقسیم (اغلب «آشتی‌ناپذیر») قدرت بر اساس تثلیث قومی-مذهبی شیعه، سنی و کُرد را در این کشور نهادینه کرد. با این تثلیث، دولت آمریکا توانست دولت عراق جدید را به دولتی بسیار ضعیف تبدیل کند که اغلب درگیر نزاع‌های مذهبی و قومی‌ای است که همچون بمب ساعتی در ساختار سیاسی این کشور، جاگذاری شده است. این دولت ضعیف، در برابر آمریکا از قدرت عمل بالایی برخوردار نیست و به نظر می‌رسد کارزار اخراج آمریکا از عراق، راه درازی تا پیروزی نهایی دارد. اگر این کارزار بتواند بر اختلافاتی که آمریکا در عراق به آن دامن زده است، غلبه کند و نیروهای آمریکایی را از عراق اخراج کند، یک مؤلفه از طرح تهاجم امپریالیستی آمریکا در منطقه را از کار می‌اندازد و در نتیجه‌ی آن، امپریالیسم مهاجم، در خاورمیانه تضعیف می‌شود.

یکی از اقدامات دیگر دولت ایران، که احتمالاً ترور قاسم سلیمانی در آن تأثیر داشته است، گام پنجم کاهش تعهدات برجامی این دولت بود. دولت ایران، در یک سال نخست خروج آمریکا از توافق هسته‌ای، در حالی که دولت آمریکا حلقه‌ی تحریم‌ها را تنگ و تنگ‌تر می‌کرد، سیاست اجرای نعل به نعل این توافق را دنبال کرد و نام این سیاست شکست‌خورده و بدون دستاورد را «صبر استراتژیک» گذاشت.<sup>۷</sup> بعد از این که دولت آمریکا، سیاست قطع کامل درآمدهای نفتی ایران را در اردیبهشت سال ۹۸ کلید زد، دولت ایران نیز که سیاست «صبر استراتژیک» را شکست‌خورده می‌دید، در چند گام، اجرای تعهدات خود در توافق هسته‌ای را متوقف کرد

<sup>۶</sup> به مقاله‌ی شورش‌های آبان ۹۸ و طبقه‌ی کارگر در همین شماره‌ی نشریه راه نور رجوع کنید.

<sup>۷</sup> به مقاله‌ی مقدمات و نتایج سیاسی، اقتصادی و طبقاتی خروج آمریکا از برجام در شماره‌ی سوم نشریه‌ی راه نور رجوع کنید.

و اعلام کرد که «تنها زمانی به این تعهدات عمل می‌کند که از مزایای برجام، یعنی عادی شدن روابط اقتصادی و بانکی سایر طرف‌های برجام با ایران» برخوردار شود. این سیاست، توسط دولت ایران، «مقاومت فعال»، نام گرفت. از اردیبهشت تا آبان ۹۸، دولت ایران در چهار گام، تعدادی از تعهدات برجامی خود را کنار گذاشته بود و موعد گام پنجم نیز دی‌ماه ۹۸ بود. این موعد، تنها چند روز بعد از ترور قاسم سلیمانی بود و دولت ایران، در گام پنجم، اعلام کرد که کلیه‌ی تعهدات عملیاتی خود در برجام را کنار می‌گذارد و از این به بعد به آن‌ها پایبند نخواهد بود.

در واقع، دولت ایران بعد از ترور قاسم سلیمانی، گام پنجم کاهش تعهدات برجامی خود را به «آخرین گام» خود تبدیل کرد و اعلام کرد که از حیث عملیاتی، دیگر هیچ پایبندی به توافق هسته‌ای ندارد و بنا به نیازهای خود، برنامه‌ی هسته‌ای خود را دنبال خواهد کرد. گام‌های پیشین کاهش تعهدات برجامی ایران، تا این اندازه «برجسته» نبودند و دولت ایران در گام پنجم اعلام کرد که از این به بعد، تنها به تعهدات نظارتی (نظیر پروتکل الحاقی) که برجام ایران را ملزم به رعایت آن‌ها کرده، عمل خواهد کرد. از گام پنجم، انتظار مواردی نظیر غنی‌سازی ۲۰ درصدی و حتی بیش از ۲۰ درصدی اورانیوم، افزایش قابل توجه تعداد سانتریفیوژهای در حال غنی‌سازی در نظنز و فردو، تغییر اساسی در روند کار پروژه‌ی آب سنگین اراک و چیزهایی از این دست می‌رفت. با این حال، گام پنجم کاهش تعهدات برجامی دولت ایران، اگرچه سروصدای زیادی داشت، اما تاکنون (اسفند ۹۸) هیچ جزئی از آن اجرایی نشده است و هیچ‌کس نمی‌داند چرا این گام تنها روی کاغذ، وجود دارد.

ترور قاسم سلیمانی احتمالاً در تعیین حدود گام پنجم کاهش تعهدات برجامی ایران نقش داشته اما مسأله این است که اثری عملی از این گام، تاکنون در برنامه‌ی هسته‌ای ایران دیده نمی‌شود. احتمالاً راهبرد کلی ایران در حوزه‌ی سیاست خارجی مانع از این شده تا گام آخر کاهش تعهدات برجامی، از مرحله‌ی لفظ خارج شده و به عمل تبدیل شود. دولت ایران همچنان مذاکرات بی‌حاصل با کشورهای اروپایی را ادامه می‌دهد و ممکن است تهران به این دلیل که پایتخت‌های اروپایی را قانع کند تا فعلاً «مکانیسم ماشه» را فعال نکنند و پرونده‌ی هسته‌ای ایران را مجدداً به شورای امنیت سازمان ملل نفرستند، از اجرای مفاد گام پنجم کاهش تعهدات برجامی، خودداری می‌کند. در این مورد، تنها می‌توان به این گفته اکتفاء کرد که ترور قاسم سلیمانی به احتمال قوی در تعیین مفاد گام پنجم تأثیر داشته، اما تاکنون سیاست (بی‌حاصل) ادامه‌ی مذاکرات با کشورهای اروپایی و جلوگیری از ارجاع پرونده‌ی ایران به شورای امنیت سازمان ملل، مانع از عملی شدن این

گام شده است. در واقع، در این مورد نیز، یکی از تأثیراتی که احتمالاً ترور قاسم سلیمانی به همراه داشته توسط عوامل دیگری، تضعیف شده است.

## ۶

اساس سیاست «مقاومت فعال» که دولت ایران از اردیبهشت ۹۸ در پاسخ به خروج آمریکا از برجام و تلاش آمریکا برای به صفر رساندن درآمدهای نفتی ایران دنبال کرده است، افزایش فعالیت‌های برنامه‌ی هسته‌ای ایران با هدف فشار بر کشورهای اروپایی و دولت آمریکا جهت «بازگرداندن مجدد آن‌ها به تعهدات‌شان در توافق هسته‌ای» است. این سیاست، آن‌گونه که توسط دولت ایران تاکنون دنبال شده است، اساساً تلفیقی از فشار هسته‌ای به طرف مقابل و تلاش برای مذاکرات دیپلماتیک است. سیاست «مقاومت فعال»، قصد دارد که با رشد صنعت هسته‌ای در ایران، نظیر افزایش انباشت اورانیوم غنی‌شده در داخل کشور، افزایش سطح غنی‌سازی اورانیوم و مواردی از این دست، به دولت‌های اروپایی و آمریکا، فشار بیاورد تا دست از برنامه‌هایی نظیر برجام موشکی و برجام منطقه‌ای بردارند و در نهایت با مذاکره‌ی مجدد، از ایران بپذیرند که رشد جدیداً ایجادشده در برنامه‌ی هسته‌ای خود را وجه‌المصلحه قرار دهد و در عوض، بقیه‌ی کشورها نیز به تعهدات‌شان در برجام بازگردند. از این حیث، سیاست «مقاومت فعال» اساساً یک سیاست مذاکراتی است اما قصد مذاکره در مورد مسائل منطقه‌ای و برنامه‌ی موشکی ایران را ندارد و کمافی السابق قصد دارد بخش‌هایی از برنامه‌ی هسته‌ای ایران را فدای لغو یا کاهش تحریم‌ها کند.

دولت ایران از اردیبهشت ۹۸ که این سیاست را پیش گرفت، همزمان با دولت‌هایی نظیر فرانسه و ژاپن نیز مذاکره کرد و از طرح‌هایی نظیر «طرح مکرون» یا «طرح شینزو آبه» سخن به میان آمد. اساس همه‌ی این طرح‌ها، مقدمه‌چینی برای مذاکره‌ی مستقیم دولت‌های ایران و آمریکا بود و با این که دولت آمریکا، در این مدت حتی ذره‌ای از برجام منطقه‌ای و برجام موشکی، یعنی خلع‌ید ایران در منطقه و خلع سلاح عملی ایران، کوتاه نیامد، با بلاهت کم‌نظیری این مذاکرات از طرف دولت ایران ادامه یافت. ترور قاسم سلیمانی ظاهراً باید همه‌ی این طرح‌های مذاکراتی را حداقل تا مدتی ناممکن کرده باشد؛ چرا که این طرح‌ها به مذاکره‌ی مستقیم ایران و آمریکا گره خورده‌اند و تا مدتی بعد از ترور قاسم سلیمانی، هرگونه تلاش برای مذاکره‌ی مستقیم تهران و واشنگتن، تنها به نزاعی در دولت ایران، بین گروه‌های مدافع و مخالف این مذاکره تبدیل خواهد شد. سیاست «مقاومت فعال»، به شکلی که توسط دولت ایران در تلفیق با مذاکره با کشورهای همچون ژاپن و فرانسه دنبال

شد، حتی پیش از ترور قاسم سلیمانی، سیاست شکست خورده‌ای بود؛ چراکه همه‌ی طرح‌های مذاکراتی به کاخ سفید ختم می‌شد و کاخ سفید نیز چیزی جز تسلیم مطلق ایران در مسائل منطقه‌ای و دفاع موشکی را خواستار نبود. بعد از ترور قاسم سلیمانی، ضعف‌های شکل فعلی سیاست «مقاومت فعال» بیش از پیش آشکار شده است: بال مذاکره‌ای این سیاست اکنون دیگر نه تنها بی‌حاصل است بلکه ممکن است شکاف در دولت ایران را نیز در پی داشته باشد. با وجود این، سیاست «مقاومت فعال»، تا لحظه‌ی کنونی (اسفند ۹۸) مثل سابق ادامه یافته و تغییری در آن مشاهده نمی‌شود.

همزمان با سیاست «مقاومت فعال» و پیش از آن، سیاست به‌اصطلاح «صبر استراتژیک»، دولتی ایران از حیث سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، کاری نکرد جز این‌که فشار بر طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست را با آزادسازی بسیار تهاجمی قیمت‌ها و خصوصی‌سازی فزاینده، مضاعف ساخت. این رویه‌ی فشار دائمی و فزاینده به طبقه‌ی کارگر و اقشار فرودست، عنصر ثابت دولت سرمایه‌داری در ایران در تمام دهه‌های گذشته بوده و هر بار که تحریم‌ها شدیدتر شده، این فشار نیز ابعاد جدید و گسترده‌تری به خود گرفته است. فشار نظام‌مند ناشی از سیاست‌های اقتصادی دولت، به‌دنبال آن است که اثرات و تبعات تحریم‌ها را بر سر طبقه‌ی کارگر و فرودستان ایران آوار کند و تاکنون نیز کاری جز این نکرده است. سیاست‌های اقتصادی دولت سرمایه‌داری در ایران نه می‌خواهد و نه می‌تواند طوری تبادل فعالیت‌های اقتصادی در جامعه را تنظیم کند که خود تولیدکنندگان مستقیم جامعه، در مقابل با تحریم‌ها، با سازماندهی دست‌جمعی از منافع همگانی خود در مقابل امپریالیسم دفاع کنند. سیاست‌های دولت سرمایه‌داری طوری تنظیم شده‌اند که نه تنها از سود قوی‌ترین بخش طبقه‌ی سرمایه‌دار و بقای روابط اجتماعی مبتنی بر استثمار سرمایه‌داری در دشوارترین شرایط تهاجم امپریالیستی، حمایت کنند، بلکه این سود را تا آنجا که می‌توانند بالا برده و این روابط استثمارگریانه را تقویت کنند! بعد از ترور قاسم سلیمانی، این سیاست‌ها همان بودند که قبل از آن. این سیاست‌ها در دوره‌ی اخیر آنقدر تلخ و ستمگرانه شده‌اند که یکی دیگر از ابزارهای جذب مردم فرودست یا مردم معترض را از جمهوری اسلامی گرفتند: این ابزار، مشارکت حداکثری در انتخابات مختلف بود که دولت ایران جهت نمایش انعطاف و قدرت خود از آن در دوره‌های مختلف بهره گرفته بود. در اسفند ۹۸، این ابزار نیز با مشارکت پایین در انتخابات مجلس تضعیف شد و اکثریت جامعه (حدود ۵۸٪ از کسانی که می‌توانستند رأی بدهند) در پای صندوق‌های رأی حاضر نشدند. در برخی استان‌ها نظیر استان تهران، اکثریت غایب در انتخابات به حدود ۷۴ درصد رسید. با این

سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی، که مورد توافق دو جناح اصلی سیاسی در دولت ایران است، نتیجه‌ای جز این نیز نمی‌توانست در انتخابات اسفند ۹۸ رقم بخورد.

## **فریده عنایت**